

ایران در سالی که گذشت!

سرمقاله

تحلیلی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و طبقاتی
اوضاع جاری ایران در سال ۸۹

سال ۸۹ در حالی رو به پایان می‌رود که شرایط جدیدی در مدت یک سال گذشته خود بر جامعه، بر جنبش و بر نظام سیاسی مطلقه حاکم کرده است. طبیعی است که شرایط جدید وظیفه و مسئولیت جدیدی در سر راه پیشگام جامعه قرار می‌دهد که برای درک این مسئولیت نیازمند به شناخت شرایط جدید هستیم و تا زمانی که شرایط جدید را فهم نکنیم هرگز نباید سخن از مسئولیت جدید بگوئیم. برای شناخت شرایط جدیدی که حاکم شده، قبل از هر چیز باید با یک فلش بک به اسفند سال ۸۸ برگردیم و ببینیم که در اسفند ماه گذشته - سال ۸۸ - را با چه شرایطی مؤلفه‌های سه گانه جنبش و جامعه و حکومت را به پایان رسانیدیم. چراکه از هر زاویه‌ای که به شرایط حاکم بر سه مؤلفه فوق در سال ۸۹ بخواهیم نظر کنیم، این شرایط در راستای طولی شرایط سال ۸۸ می‌باشد. دلیل آن هم این است که سال ۸۸ یک تند پیچ تاریخی در عرصه تاریخ جنبش اجتماعی جامعه ما در مبارزه با حاکمیت مطلقه فقهانی می‌باشد.

ادامه در صفحه ۲

سلسله مباحثی در باب متدولوژی - قسمت

پنجم

«روح» در گرو «نگرش»

سوال‌های کلیدی که توسط آن‌ها شریعتی توانست به کشف دیالکتیک به عنوان یک متدولوژی شناخت دست یابد عبارتند از:

- ۱ - آیا شناخت دین خود دین می‌باشد؟
- ۲ - اگر شناخت دین و اسلام و وحی و قرآن و شیعه و... خود وحی و خود قرآن و خود دین و... می‌باشد پس چرا این همه تعدد و تکثر و تنوع در برداشت و فهم از یک واقعیت واحد (وحی و یا قرآن و یا اسلام و...) وجود دارد؟ چرا ما یک دین داریم ولی انواع برداشت از دین داریم؟ چرا ما یک قرآن داریم ولی انواع تفاسیر گوناگون از قرآن داریم؟ چرا ما یک علی داریم ولی انواع شیعه علی داریم؟ و...
- ۳ - اگر شناخت انسان توسط ذهن و ادراک او صورت می‌گیرد، آیا رابطه بین ذهن و جهان خارج به صورت یک طرفه است یا نه ذهن انسان در عرصه شناخت به همان میزان که تماشاگر است، بازیگر نیز می‌باشد؟

ادامه در صفحه ۱۳

مبانی سوسیالیسم - قسمت ۱۶

ادامه در صفحه ۱۸

مبانی فلسفی اندیشه ما - مقوله اول -

وحی - قسمت چهارم

دینامیزم قرآن

۲ - محمد و وحی: آنچه مقدمتا باید در باب رابطه محمد و وحی از نظر قرآن مطرح کنیم، اینکه در ادیان ابراهیمی این دین است که از وحی الهی زائیده می‌شود نه اینکه وحی الهی از دین ابراهیمی زائیده شود. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ...» (سوره الشوری - آیه ۱۳) مهم‌ترین فونکسیون که شناخت به اصل فوق از نظر معرفت شناسی برای ما ایجاد می‌کند اینکه اگر وحی محیط و مولد دین باشد از آنجائیکه وحی آنچنانکه قبلا مطرح کردیم از دیدگاه قرآن یک مقوله عام در رابطه با هدایتگری پدیده‌ها است که به صورت یک حقیقت مشککه و ذومراتب می‌باشد که عالی‌ترین مرحله تکاملی آن وحی است که محمد توانست در عرصه تجربه درونی خود به آن دست بیابد.

ادامه در صفحه ۱۱

درس‌هایی که شریعتی

به

ما می‌آموزد یا ما باید از شریعتی بیاموزیم

قسمت ششم

توحید دگماتیسم، توحید انطباقی، توحید تطبیقی: بنابراین بر این اساس ما می‌توانیم فرآیندهای پروسه تکوین تاریخ توحید را در سه مرحله تقسیم کنیم، که عبارت است:

۱- توحید دگماتیسم؛ ۲- توحید انطباقی؛ ۳- توحید تطبیقی.

توحید دگماتیسم: منظور از توحید دگماتیسم همان توحید کلامی است که اسلام فقهانی حوزه‌ای، فلاسفه یونانی زده ارسطونی و افلاطونی، تصوف کلی نگر و مجرد اندیش و متکلمین ماوراء الطبیعت و غیرتاریخی اندیش و... به آن معتقد بودند و توحید را در کادر باری در شاخه‌های ذات باری و صفات باری و افعال باری خلاصه می‌کردند و حول این سه محور به کلی باقی می‌پرداختند.

ادامه در صفحه ۱۵

تفسیر سوره قریش - قسمت اول

ائتلاف - وحدت، اعتلای قریش، نخستین فونکسیون اجتماعی حرکت مکی محمد

مقدمه: سوره قریش که در پنج آیه بر محمد نازل شده است از جمله سور قرآنی است که در دوران ۱۳ ساله حرکت مکی محمد بر محمد نازل شده است، چراکه موضوع این سوره ائتلاف خانوادگی و طائفه‌ای و عشیره‌ای و قبیله‌ای قریش می‌باشد و از آنجائیکه قریش دلالت بر دودمان اجتماعی- نصیبی محمد می‌کند که همگی افراد قریش به لحاظ نصیبی از فرزندان نضر بن کنانه جد بزرگ پدری محمد می‌باشند که در شکل گیری زمانی توسط بنی بنی و... ها این خانواده بزرگ مکه بدل به طائفه و قبیله و قوم‌های مختلفی مثل بنی‌هاشم، بنی‌امیه، بنی‌عباس و... شده بودند. این انشعاب‌ها و... باعث گردید تا درگیری‌ها و تضادها و رقابت‌ها و جنگ‌های عشیره‌ای و قبیله‌ای و طائفه‌ای و خانواده‌ای و... در عشیره قریش باعث زمین گیر شدن این عشیره بزرگ مکه بشود و عاملی گردد که نه تنها امنیت و معیشت این عشیره را در خطر کامل قرار

دهد، ادامه در صفحه ۸

سلسله درس‌های اسلام شناسی - قسمت

اول

اسلام‌شناسی

انواع اسلام شناسی:

۱ - اسلام‌شناسی دگماتیسم؛ ۲ - اسلام‌شناسی انطباقی؛ ۳ - اسلام‌شناسی تطبیقی.

اقسام اسلام‌شناسی دگماتیسم:

۱ - اسلام‌شناسی دگماتیسم فقیهانه (اسلام‌شناسی حوزه و روحانیت از آغاز تا کنون).

۲ - اسلام‌شناسی دگماتیسم فیلسوفانه یونانی (اسلام‌شناسی مطهری - طباطبائی).

۳ - اسلام‌شناسی دگماتیسم صوفیانه (اسلام‌شناسی دباغ - سروش).

۴ - اسلام‌شناسی دگماتیسم متکلمانه (اسلام‌شناسی اشاعره).

ادامه در صفحه ۵

به یک حادثه گذشته تاریخ ایران بدل گردد. اگر جنبش اجتماعی دوم مشروطیت به رهبری ستارخان و باقرخان انجام نمی‌گرفت فونکسیون انقلاب مشروطیت اول برای توده‌های ما جز یاس و ناکامی چیزی نبود. آنچه انقلاب مشروطیت شکست خورده را به صورت یک پروسس درآورد و باعث شکست و فرار دیکتاتور و... گردید، جنبش اجتماعی دوم مشروطیت به رهبری ستارخان و باقرخان بود. البته آنچنانکه در باب جنبش اجتماعی تنباکو گفتیم تمامی دستاورد و فونکسیون جنبش اجتماعی دوم مشروطیت فرار دیکتاتور و بازگشت و زنده شدن انقلاب اول مشروطیت نبود، بلکه باز این حداقل دستاورد و فونکسیون این جنبش اجتماعی بود چراکه دستاورد واقعی جنبش اجتماعی دوم مشروطیت زمانی هویدا شد که انقلاب دوم مشروطیت هم به شکست برخورد کرد و با شروع جنگ اول بین الملل و سلطه و دخالت دولت‌های متروپل پیروز در جنگ، در سرنوشت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و... کشور ما و ضعف و ناتوانی دولت قاجار در مدیریت این کشور که حاصل آن شروع جنبش‌های سیاسی و نظامی منطقه‌ای در چهار گوش این کشور بود، از جنبش جنگل در شمال کشور گرفته تا جنبش خیابانی در آذربایجان و جنبش کلنل پسیان در خراسان و جنبش بوشهر در جنوب و... که این جنبش‌ها اگر چه همه آن‌ها به شکست گرفتار شدند (که علت شکست آن‌ها غیر متمرکز و پراکنده گی و منطقه‌ای بودن آن‌ها بود) ولی به هر حال تمامی این جنبش‌های منطقه‌ای که شعار همگی آن‌ها بازگشت دوباره مشروطیت بود، فونکسیون و دستاورد همان جنبش اجتماعی شکست خورده مشروطیت دوم به رهبری ستارخان و باقرخان بود. به طوری که اگر بگوئیم اگر جنبش اجتماعی دوم مشروطیت به رهبری ستارخان و باقرخان شکل نمی‌گرفت، از جنبش‌های منطقه‌ای فوق هم خبری نبود باز سخنی به گزاف نگفته‌ایم. البته باز در همین جا تاکید و تکرار می‌کنیم که بیان این اصل نباید به معنای تأیید عینی و ذهنی جنبش اجتماعی دوم مشروطیت از طرف ما گردد. در اینجا صحبت ما بر سر آسیب شناسی جنبش اجتماعی دوم مشروطیت نیست، صحبت بر سر فونکسیون و دستاورد جنبش اجتماعی دوم مشروطیت است.

۳ - جنبش اجتماعی ملی شدن صنعت نفت: به علت اینکه در ماه اسفند قرار داریم و از آنجائیکه دو حادثه مهم پیروزی جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران به رهبری دکتر محمد مصدق در ۲۹ اسفند و فوت قهرمان بزرگ تاریخ سیاسی ایران دکتر محمد مصدق در ۱۴ اسفند هر دو در این ماه قراردارد، جا دارد که در خصوص جنبش اجتماعی ملی شدن صنعت نفت تأمل بیشتری بکنیم. یکی از اشتباهات بزرگ ما در برخورد با جنبش اجتماعی ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر محمد مصدق این است که برای بررسی تاریخ این جنبش اجتماعی تمایزی بین جنبش اجتماعی ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر محمد مصدق با جنبش سیاسی و ضد استبدادی به رهبری مصدق نمی‌گذاریم و همیشه هنگام آسیب شناسی و آنالیز این جنبش هر دو جنبش اجتماعی و سیاسی را در یک ظرف می‌ریزیم و سپس به آنالیز آن می‌پردازیم. در صورتی که آنچنانکه بین انقلاب اول مشروطیت و جنبش اجتماعی مشروطیت دوم حتماً باید تمایز گذاشت تا به آنالیز آن دست پیدا کرد، بین جنبش اجتماعی ملی شدن صنعت نفت و جنبش سیاسی و ضد استبدادی که هر دو به رهبری قهرمان ملی تاریخ ایران دکتر محمد مصدق صورت گرفته است باید تمایز گذاشت. البته علت اینکه ما بین این دو جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی تمایزی نمی‌گذاریم آن است که هر دو جنبش فوق تحت هژمونی نهضت مقاومت ملی دکتر محمد مصدق انجام گرفته است و چون فترت زمانی بین این دو جنبش به جز واقعه ۳۰ تیر سال ۳۱ وجود ندارد، لذا همین موضوع هم باز عاملی شده تا ما این دو جنبش را از هم تفکیک نکنیم. به هر حال برای فهم و شناخت جنبش اجتماعی ملی شدن صنعت نفت حتماً باید قبل از هر امری این دو جنبش اجتماعی و دمکراتیک را از هم جدا کنیم و هر کدام را به صورت جداگانه مورد

برای فهم این موضوع کافی است که به این حقیقت تاریخی و علمی توجه داشته باشیم که در تاریخ جنبش سیاسی و اجتماعی و طبقاتی یکصد ساله گذشته جامعه ایران، پیوسته این قانون حاکم بوده است که جنبش‌های سیاسی و اقتصادی و طبقاتی ایران با لوکوموتیو حرکت جنبش‌های اجتماعی حرکت می‌کرده‌اند و به عبارت دیگر رکود و اعتلای جنبش‌های طبقاتی و سیاسی و اقتصادی و دمکراتیک جامعه ایران در طول یک صد سال گذشته در گرو رکود و اعتلای جنبش اجتماعی بوده است. یعنی در طول یکصد سال گذشته تاریخ ما، ابتدا یک جنبش اجتماعی به راه می‌افتاده - حال یا این جنبش اجتماعی شکست می‌خورده و یا پیروز می‌شده - به هر حال این جنبش اجتماعی باعث و عامل اعتلای جنبش‌های سیاسی و دمکراتیک و طبقاتی می‌شدند که با ورود این جنبش‌های جدید به صحنه مبارزه بوده که تاریخ سیاسی جامعه ما ورق می‌خورده و هر زمانی که اعتلای جنبش طبقاتی و دمکراتیک و سیاسی جامعه ما در راستای اعتلا و رکود جنبش اجتماعی نبوده و بدون پشتیبانی جنبش اجتماعی وارد کارزار مبارزه سیاسی یا طبقاتی با حاکمیت‌های قاسط و غاصب و توتالیتر و اتوکراتیک و دسپاتیزم شده‌اند، حرکت آن‌ها محتوم به شکست قطعی بوده است. برای اثبات این حقیقت تاریخی جامعه ما مجبور به طرح چند مثال هستیم:

۱ - جنبش اجتماعی تنباکو: نخستین جنبش اجتماعی یک صد ساله تاریخ جامعه ما جنبش تنباکو بود که هر دلیلی که به لحاظ عینی و ذهنی برای شکل گیری این جنبش قائل شویم، چه آن را محصول مبارزات سیدجمال بدانیم و چه آن را محصول تحولات فرهنگی روشنفکران ایرانی در نیمه دوم قرن نوزدهم بدانیم - که کوشیدند توسط ترجمه و تالیف و... محصولات فرهنگی رنسانس غرب و انقلاب کبیر فرانسه را وارد خودآگاهی جامعه ما بکنند - و چه آن را محصول چند تا فتوای حوزه بدانیم، به هر حال جنبش تنباکو در سر لوحه شروع قرن بیستم سرآغاز شکل گیری جنبش اجتماعی مدرنیته اجتماعی و فرهنگی و سیاسی در تاریخ کشور ما می‌باشد، که به علت عقب نشینی کمپانی رژی علی الظاهر این جنبش به پیروزی رسید و تمام شد. اما آنچه که نباید فراموش بکنیم اینکه تنها محصول جنبش تنباکو که یک جنبش اجتماعی بود، عقب نشینی کمپانی رژی نبود، بلکه این حداقل محصول جنبش تنباکو بود. چرا که تمامی جنبش‌های دمکراتیک و سیاسی و اجتماعی و طبقاتی که از بعد از پایان جنبش تنباکو در ایران سر به اعتلا گذاشتند (که سر انجام آن انقلاب مشروطیت اول گردید) همگی محصول همین جنبش تنباکو بودند. به طوری که اگر بگوئیم انقلاب مشروطیت اول ایران محصول جنبش تنباکو بوده است سخنی به گزاف نگفته‌ایم. حتی اگر بگوئیم در صورتی که جنبش اجتماعی تنباکو شکل نمی‌گرفت امکان تحقق انقلاب اول مشروطیت نبود باز هم سخنی به گزاف نگفته‌ایم. البته بیان این مساله به معنای آن نیست که بخواهیم بگوئیم هر چه به لحاظ ذهنی و عینی که در رابطه با جنبش تنباکو صورت گرفته مورد تأیید ما است، سخن بر سر تأیید و تکذیب ما نیست سخن بر سر فونکسیون جنبش‌های اجتماعی در تاریخ مبارزات طبقاتی و سیاسی و دمکراتیک جامعه ما است وگرنه خود ما اگر بخواهیم جنبش اجتماعی تنباکو را آنالیز بکنیم بیش از همه جریان‌ها هم به لحاظ عینی و هم به لحاظ ذهنی به این جنبش نقد و انتقاد داریم.

۲ - جنبش اجتماعی مشروطیت دوم: همه می‌دانیم که با استقرار دیکتاتوری محمد علی شاه که بعد از مظفرالدین شاه بر کرسی قدرت سوار شد و با به توپ بستن مجلس و سرکوب آزادی خواهان و حمایت روس‌ها از او تقریباً انقلاب مشروطیت ایران شکست خورد و می‌رفت تا با تثبیت دوباره حکومت قاجار و محمدعلی شاه، انقلاب مشروطیت

آنالیز و آسیب شناسی قرار دهیم. زیرا آنچه که باعث بوجود آمدن جنبش سیاسی ضد استبدادی مصدق گردید، جنبش اجتماعی ملی شدن صنعت نفت بود. بطوریکه اگر باز در همین جا اگر بگوئیم که جنبش سیاسی ضد استبدادی مصدق (که شعارش این بود که: «شاه باید سلطنت کند نه حکومت») محصول جنبش اجتماعی ملی شدن صنعت نفت بوده سخنی به گزاف نگفته‌ایم. به هر حال برای شناخت جنبش اجتماعی ملی شدن صنعت نفت نخست باید آن را از جنبش سیاسی ضد استبدادی جدا کنیم. چراکه اصلاً مصدق در جنبش ملی شدن صنعت نفت پیروز شد (و تمامی شهرت جهانی و تاریخی مصدق به خاطر جنبش اجتماعی ملی شدن صنعت نفت می‌باشد که نخستین نهضت مقاومت ملی خلق‌های جهان از بعد از جنگ بین الملل دوم بود. که خود این سر آغازی گردید تا ماشین مبارزه ضد استعماری خلق‌ها که از بعد جنگ بین الملل دوم رنگ جهانی و علمی و ضد امپریالیستی به خود گرفته بود، توسط دکتر محمد مصدق استارت بخورد) اما برعکس آنجائیکه دکتر محمد مصدق شکست خورد و با پیروزی کودتا تمامی دستاورد پیروزی جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران هم بر باد رفت آن جنبش سیاسی ضد استبدادی مصدق بود. نتیجه اینکه کلاً جنبش سیاسی ضد استبدادی مصدق محصول و دستاورد جنبش اجتماعی ملی شدن صنعت نفت بود و اگر جنبش اجتماعی ملی شدن صنعت نفت اتفاق نمی‌افتد، هرگز امکان وقوع جنبش سیاسی ضد استبدادی مصدق نبود. (البته تاکید می‌کنیم که طرح این موضوع از زاویه کالبد شکافی و آسیب شناسی جنبش نیست تا به نقد آن بپردازیم بلکه تنها منظور از طرح این موضوع بیان رابطه جنبش اجتماعی با جنبش سیاسی است و نتیجه گیری آن که جنبش سیاسی ضد استبدادی مصدق محصول و فونکسیون آن جنبش اجتماعی ملی شدن صنعت نفت می‌باشد، آنچنانکه تمامی جنبش‌های دانشجویی و کارگری که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا ۱۵ خرداد ۴۲ انجام گرفت همگی محصول همان جنبش اجتماعی ملی شدن صنعت نفت می‌باشد).

۴ - **جنبش اجتماعی ۱۵ خرداد ۴۲:** هر چند شعار و رهبری جنبش اجتماعی ۱۵ خرداد ۴۲ (برعکس شعار و رهبری جنبش اجتماعی ملی شدن صنعت نفت که انقلابی و مترقی بود) ارتجاعی بود، ولی مضمون جنبش اجتماعی ۱۵ خرداد که همان خواسته مردم بود، یک مضمون مترقی داشت. چراکه مضمون این جنبش همان نهضت ضد استبدادی مصدق بود که در کودتای ۲۸ مرداد شکست خورد و پس از مدتی آن نهضت شکست خورده، توانست در نهضت اجتماعی ضد استبدادی ۱۵ خرداد ۴۲ قد علم کند که با شکست و سرکوب این جنبش عاملی شد تا جنبش سیاسی ایران که توسط پیشگامان جامعه تغذیه می‌گردید، از بعد از شکست جنبش اجتماعی ۱۵ خرداد ۴۲ تا ۲۲ بهمن ۵۷ رو به اعتلا گذارد. به طوری که اگر باز در همین جا بگوئیم که تمامی جنبش‌های سیاسی ۱۵ سال فترت بین ۱۵ خرداد ۴۲ تا ۲۲ بهمن ۵۷ ریشه تکوینی‌شان در همان جنبش شکست خورده ۱۵ خرداد می‌باشد باز هم سخنی به گزاف نگفته‌ایم پس در این مرحله هم مانند مراحل قبل می‌توانیم نتیجه بگیریم که این جنبش اجتماعی بود که عاملی گردید تا جنبش‌های سیاسی پیشگامان خلق سر به اعتلا بگذارند (از جنبش‌های چریکی گرفته تا نهضت ارشاد شریعتی و... همه دستاورد شکست جنبش اجتماعی ۱۵ خرداد بود).

۶ - **جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ۸۸:** آنچنانکه در مقدمه مطرح کردیم برای شناخت شرایط سیاسی و اجتماعی و طبقاتی سال ۸۹ باید شرایط سیاسی و اجتماعی و طبقاتی سال ۸۸ را فهم کنیم و امکان فهم شرایط سیاسی و اجتماعی و طبقاتی سال ۸۸ برای ما وجود ندارد مگر اینکه قبل از هر چیز جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد را ۸۸ فهم کنیم. چرا که قدرت و پتانسیل جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ۸۸ آنچنان گسترده و فراگیر و توفنده بود که تمامی شرایط ایجاد شده در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و طبقاتی ایران در طول این دو سال همه از آن آبخور، آب می‌خورند و بی شناخت آن هرگز نمی‌توانیم کوچکترین تحلیل علمی و دیالکتیکی و ارگانیکی از شرایط کشورمان در طول این دو سال بدست آوریم. در رابطه با شناخت جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ۸۸ آنچنانکه فوقاً

۵ - **جنبش اجتماعی ۲۲ بهمن ۵۷:** برای فهم جنبش اجتماعی ۲۲ بهمن ۵۷ باید مانند جنبش اجتماعی ملی شدن صنعت نفت، بین جنبش سیاسی رهبری کننده این جنبش با خود جنبش اجتماعی ضد استبدادی ۵۷ تمایز قائل شد و گرنه در تحلیل این جنبش هم مثل جنبش ملی شدن صنعت نفت دچار انحراف می‌شویم. البته نکته‌ای به عنوان مقدمه در همین جا باید به آن اشاره کنیم اینکه، غیر از جنبش اجتماعی مشروطه دوم و جنبش

سال ۸۹ پیوند و ارتباط با توده‌های قاعده جامعه می‌باشد که به علت چتر استبداد در بی‌خبری و عدم آگاهی محض به سر می‌برند، که این امر عاملی شده تا بهترین طعمه برای شکار حاکمیت همین توده‌های قاعده هرم جامعه باشند.

۴ - در خصوص خودآگاهی اجتماعی و خودآگاهی مذهبی و خودآگاهی طبقاتی در سال ۸۹ به علت بحران‌های سیاسی و بحران‌های اقتصادی و بحران‌های اجتماعی و حتی بحران‌های تشکیلاتی درون روحانیت سال ۸۹ طراز مثبتی داشته‌اند، زیرا توده‌ها به عدم توانایی رژیم در حل حداقل بحران حتی بحران ترافیک، یا بحران هوای آلوده شهرهای بزرگ هم ناتوانی خود را نشان داده است و رشد روز افزون آمار بیکاری که امروز آمار رسمی خود رژیم ۴ میلیون اعلام می‌کند و رشد روز افزون تورم که امروز آمار رژیم دو رقمی شدن آن را تأیید می‌کند و فراگیر شدن رکود اقتصادی که همگی نشانه بن بست بحران اقتصادی رژیم و عدم توانایی رژیم در حل این بحران می‌باشد. همچنین در کنار آن رشد بحران اجتماعی توسط بحران طلاق، بحران جنایت، بحران اعتیاد و... که تنها سلاح رژیم برای حل این بحران زندان و اعدام شده که خود عاملی جهت پیچیده شدن موضوع شده است. بطوریکه امروز طبق آمار منتشر شده بیش از ۵ میلیون نفر معتاد رسمی در جامعه وجود دارد و بیش از ۷۰٪ از زوج‌ها به علت بحران اقتصادی به طلاق می‌انجامد و... همه و همه باعث گردیده تا در عرصه فراگیری این بحران‌ها، خودآگاهی اجتماعی و طبقاتی و سیاسی و مذهبی توده‌ها در سال ۸۹ روندی رو به اعتلا داشته باشد.

۵ - در خصوص همگرایی یا واگرایی درون جنبش در سال ۸۹ به علت رادیکالیزه شدن جنبش و به علت رشد اپوزسیون، اگرچه در عرصه رهبری جنبش پولاریزاسیونی در طول سال ۸۹ انجام گرفته است، ولی در شکل کلی روند جنبش و رهبری جنبش در عرصه همگرایی روند صعودی داشته است.

۶ - رشد اختناق و فشار و سرکوب رژیم در سال ۸۹ باعث گردیده تا نوک پیکان مبارزه جنبش، برعکس سال ۸۸ که بر پایه تحرک‌های علنی و خیابانی بود به سمت حرکت‌های فرهنگی و خودآگاهی بخش پیش برود، به طوری که اگر نهضت سال ۸۸ را نهضت آزادی بخش بنامیم و نهضت سال ۸۹ نهضت آگاهی بخش نام گذاری کنیم سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

ب - حاکمیت:

۱ - در سال ۸۹ به علت اینکه حاکمیت به مرحله تثبیت دولت کودتای انتخابات خرداد ۸۸ رسیده است، لذا تمامی تلاش خود را در سال ۸۹ حول تثبیت دولت کودتا به کار برد. در صورتی که در سال ۸۸ به علت اینکه حاکمیت کل نظام را در خطر می‌دید، لذا استراتژی رژیم در سال ۸۸ دفاع از کل نظام بود و در این رابطه بود که حاکمیت در سال ۸۸ به هر آب و آتشی می‌زد تا به هر شکلی که شده رژیم را از سرنگونی نجات بدهد. در صورتی که در سال ۸۹ استراتژی رژیم تثبیت نظام بر پایه تثبیت دولت کودتا بود؛ لذا در این رابطه بود که حاکمیت در سال ۸۹ مانند سال ۸۸ خود را نیازمند به قتل و عام خیابانی نمی‌دید و حملات خود را در سال ۸۹ به درون زندان‌ها و حمله لباس شخصی‌ها و فیلتر سایت‌ها و پارازیت سیگنال‌ها و اعدام و فشار بر زندانی‌ها و... محدود کرد.

۲ - در سال ۸۹ جنگ جناح‌های قدرت در داخل حاکمیت به علت یکپارچگی جناح راست و تسویه جناح‌های روحانیون و مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی و نیروهای طرفدار منتظری و... به درون جناح راست کشیده شد و باعث شقه شدن خود جناح راست در شکل جناح فاشیست‌های دولتی، جناح راست بازار، جناح راست تکنوکرات و جناح فاشیست‌های روحانی تقسیم گردید. که این جناح بندی آنچنان پیش

هم مطرح کردیم باید نخست پیوندی بین بدنه جنبش اجتماعی ۲۲ بهمن ۵۷ با بدنه جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد بوجود آوریم و در سایه شناخت بدنه جنبش اجتماعی ۲۲ بهمن ۵۷ به شناخت جنبش‌های اجتماعی و دمکراتیک و سیاسی در طول این سی ساله گذشته که در راس آن‌ها جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ۸۸ قرار دارد، بپردازیم، بنابراین هرگز نباید در تحلیل و آنالیز خود، جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ۸۸ را یک جنبش اجتماعی دفاعی و اتفافی و بی‌ریشه و بنه که با چند تا مصاحبه افشاء گرانه تلویزیونی راه افتاده است، تبیین و تحلیل کنیم. چراکه با این عمل حداقل در طول این دو سال گذشته باید برای هر کدام از این نمودارهای جنبش فوق (که تقریباً تمامی این نمودارها صورتی خونین داشته‌اند یک تحلیل مکانیکی ارائه دهیم. مثلاً یک روز به تحلیل سرکوب خونین خیابان‌های تهران در ۳۰ خرداد ۸۸ پس از فتوای نماز جمعه تهران در ۲۹ خرداد ۸۸ بپردازیم و روز دیگر به تحلیل خونین خوابگاه‌های دانشگاه‌ها از شیراز گرفته تا تهران، از تهران گرفته تا مشهد و تبریز و... روز سوم به قتل عام زندانیان در کهریزک و اوین و گورهدشت و زندان‌های شیراز و مشهد و تبریز و... بپردازیم و روز چهارم به قتل عام عاشورای ۸۸ بپردازیم و بالاخره روز پنجم به اعدام‌های رسمی و غیر رسمی زندانیان و همراه و همگام آن شکنجه و اعتراف گیری زندانیان و... با اینچنین عینک مکانیکی جنبش اجتماعی سال ۸۸ را آنالیز کردن، هیچگونه دستاورد و فونکسیون برای ما نخواهد داشت. بنابراین برای تحلیل علمی جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ۸۸ که منشاء تمامی وقایع و حوادث و شرایط سال‌های ۸۸ و ۸۹ می‌باشد، باید در پیوند تنگاتنگ با جنبش اجتماعی ۲۲ بهمن ماه ۵۷ قرار دهیم و در آینه این پیوند، اولاً سیلان خونین ۳۰ ساله گذشته بعد از ۲۲ بهمن ۵۷ تا کنون این جنبش اجتماعی که در اشکال جنبش‌های خلقی و جنبش‌های سیاسی و جنبش‌های دموکراتیک نمود پیدا کرده است، تبیین و تحلیل نماییم. در ثانی ریزش سونامی وار نیروهای داخلی حاکمیت غاصب در طول ۳۰ سال گذشته که تقریباً کفگیر رژیم را به ته دیگ رسانیده است تبیین نماییم. در ثالث حوادث و شرایط سیاسی و طبقاتی دو سال گذشته را آنالیز کنیم.

ایران در سالی که گذشت: حال بعد از طرح این مقدمه نسبتاً طولانی می‌توانیم به طرح اصل موضوع بپردازیم که عبارت بود از: ایران در سالی که گذشت. برای این مقصود بر پایه محورهای سه گانه جنبش و حاکمیت و مردم نکات ذیل را به صورت محوری مطرح می‌کنیم:

الف- جنبش در سال ۸۹:

۱ - گرچه در سال ۸۹ برعکس سال ۸۸، جنبش به علت شدت سرکوب رژیم مطلقه فقهانی در عرصه مبارزه علنی در داخل روندی افولی داشته است ولی در عرصه خارج از کشور و پیشرفت هدایتگری الکترونیکی، جنبش دارای فرآیندی گسترده‌تر و عمیق‌تر بوده است.

۲ - در عرصه رهبری جنبش: اگرچه به علت پیچیده‌تر شدن مبارزه در سال ۸۹ و شدت یافتن سرکوب حاکمیت و غیر علنی شدن مبارزه، رابطه مستقیم رهبری جنبش در سال ۸۸ به رابطه غیر مستقیم جنبش با رهبری شده و حاکمیت می‌کوشد به هر طریق از کوچکترین پیوند بین رهبری و جنبش جلوگیری کند، ولی برعکس اواخر سال ۸۸ به خصوص بهمن ماه سال ۸۸ که رهبری جنبش چراغ راهنمای راست خود را به طرف رژیم روشن کرده بود، در سال ۸۹ روند رادیکالیزه شدن مواضع رهبری روندی رو به جلو داشته است.

۳ - در عرصه رابطه جنبش سیاسی که ثقل و مرز اصلی آن در خارج از کشور می‌باشد و تمامی ارتباطات فقط از طریق سیگنال‌های الکترونیکی می‌باشد، هر چند در کمیت و کیفیت حرکت جنبش سیاسی خارج کشور در سال ۸۹ تحول کیفی اتفاق افتاده است، ولی مشکل بزرگ آن‌ها در

"اسلام شناسی - بقیه از صفحه اول"

اقسام اسلام‌شناسی انطباقی:

- ۱ - اسلام‌شناسی انطباقی، علمی - ابزاری (عبده - بازرگان).
- ۲ - اسلام‌شناسی انطباقی، علمی - دیالکتیکی (مجاهدین خلق - پیمان).
- ۳ - اسلام‌شناسی انطباقی، علمی - نقدی (مصطفی ملکیان).
- ۴ - اسلام‌شناسی انطباقی، قرآنی - تفسیری (گروه فرقان).
- ۵ - اسلام‌شناسی انطباقی، قرآنی - علمی (طالقانی).
- ۶ - اسلام‌شناسی انطباقی، کلامی - فلسفی (معتزله).
- ۷ - اسلام‌شناسی انطباقی، صوفیانه - نقدی (غزالی - حافظ - مولانا).
- ۸ - اسلام‌شناسی انطباقی، علمی - فلسفی (سیدجمال).

اقسام اسلام‌شناسی تطبیقی:

- ۱ - اسلام‌شناسی تطبیقی، تاریخی - دیالکتیکی (شریعتی).
- ۲ - اسلام‌شناسی تطبیقی، علمی - فلسفی (اقبال).

ابزار اسلام‌شناسی دگماتیسم:

- ۱ - اسلام‌شناسی دگماتیسم فقهی؛ (فقها).
- ۲ - اسلام‌شناسی دگماتیسم حدیثی؛ (اخباریون).
- ۳ - اسلام‌شناسی دگماتیسم کلامی (متکلمان).
- ۴ - اسلام‌شناسی دگماتیسم فلسفی (فلاسفه).
- ۵ - اسلام‌شناسی دگماتیسم عرفانی (صوفیانه).
- ۶ - اسلام‌شناسی دگماتیسم سنتی (عوام).
- ۷ - اسلام‌شناسی دگماتیسم اقتصادی (بازار - زمینداری).
- ۸ - اسلام‌شناسی دگماتیسم سیاسی (ولایت فقیه).
- ۹ - اسلام‌شناسی دگماتیسم منطقی (مشائون ارسطونی).
- ۱۰ - اسلام‌شناسی دگماتیسم تفسیری (مفسرین).

ابزار اسلام‌شناسی انطباقی:

- ۱ - اسلام‌شناسی انطباقی علمی؛ (سیانیت‌ها).
- ۲ - اسلام‌شناسی انطباقی دیالکتیکی؛ (دیالکتیسین‌ها).
- ۳ - اسلام‌شناسی انطباقی اقتصادی؛ (سرمایه‌داری - سوسیالیسم‌ها).
- ۴ - اسلام‌شناسی انطباقی سیاسی؛ (لیبرالیسم - دموکرات‌ها).
- ۵ - اسلام‌شناسی انطباقی نقدی؛ (نقادها).

ابزار اسلام‌شناسی تطبیقی:

- ۱ - اسلام‌شناسی تطبیقی تاریخی (معتقدین به علم و فلسفه تاریخ).
- ۲ - اسلام‌شناسی تطبیقی دیالکتیکی (معتقدین به متدولوژی دیالکتیکی).
- ۳ - اسلام‌شناسی تطبیقی علمی (معتقدین به عقلانیت نقدی، عقلانیت استدلالی، عقلانیت استقرائی، عقلانیت نظری و عقلانیت عملی).

رفت که در سال ۸۹ حتی به جناح بندی و ریزش مراجع قم هم کشیده شد. بطوریکه مراجع قم هم به دو دسته مراجع دولتی و غیر دولتی تقسیم شدند، که از بعد از مرگ منتظری رشد مراجع جناح غیر دولتی و ضد دولتی روز افزون شده است. در سال ۸۹ گرچه حاکمیت منهای بحران سیاسی به ارث برده از سال ۸۸ در آتش بحران‌های مختلف اقتصادی، طبقاتی، اجتماعی، پولی و... در حال سوختن بود، اما در نوک پیکان حمله خود بحران اقتصادی را به چالش کشید. که با تکیه بر طرح هدمندی یارانه‌ها در این سال (که به عنوان محوری‌ترین حرکت رژیم بود) کوشید گامی در این رابطه بردارد ولی به علت اینکه این طرح در کانتکست اقتصاد ارگانیک غیر سرمایه داری انجام نگرفت، بلکه در لوای سرنیزه و به صورت مکانیکی بر توده‌ها تحمیل شد این امر باعث گردید تا از همان آغاز مرده به دنیا بیاید و با شکست روبرو بشود. به طوری که هر روز و بلکه هر ساعت رژیم را وادار به ضد حمله با تاکتیک چماق و هویج بکند و هنوز رژیم نتوانسته چهره عربان این طرح را به توده‌ها نشان بدهد.

ج - مردم:

۱ - در سال ۸۹ مشکل اصلی مردم و جامعه - با رشد روز افزون رکود و بیکاری و فقر و تورم همراه با کاهش درآمد و گسترش اختناق و سرکوب و سرنیزه و عدم روشن بودن آینده اقتصادی جامعه - مشکل اقتصادی بود، و در راستای این مشکل بود که توده‌های ما در سال ۸۹ هنوز گرفتار مبارزات صنفی و اقتصادی با حاکمیت بودند که این روند حتی به عرصه مبارزه طبقه کارگر هم سرایت کرد و در سال ۸۹ مبارزات طبقه کارگر ایران از طرح خواسته صنفی نتوانست اعتلا پیدا کند.

۲ - در سال ۸۹ بر عکس سال ۸۸ که کل نظام توسط جنبش اجتماعی ۸۸ به لرزه در آمده بود و توده‌ها در عرصه یک مبارزه سیاسی و خیابانی با رژیم، سکان نظام را به لرزه در آورده بودند به علت سطره اختناق و استبداد رژیم، توده‌های قاعده هرم اجتماع یک روند رکود طی کردند و از آنجائی که قدرت هیچگونه سازماندهی درونی برای آن‌ها جهت پیوند با رهبری خود وجود نداشت، لذا مبارزه آن‌ها از صورت جمعی سال ۸۸، در سال ۸۹ روند فردی به خود گرفت.

۳ - در سال ۸۹ توده‌های شهر و روستای کشورمان حتی از تشکیلات سنتی مذهبی مثل مراسم‌های مذهبی و... جهت مبارزه اجتماعی خود محروم ماندند، لذا نوک پیکان حرکت توده‌ها به صورت فردی به سمت سیگنال‌های خارج کشور بود که این موضوع آهنگ خطری بود که حاکمیت با طرح جنگ نرم افزار به مقابله با آن بر خواسته است.

والسلام

وب سایت:

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

فوری‌ترین وظیفه تئوریک نشر مستضعفین:

از فوری‌ترین وظیفه تئوریک نشر مستضعفین مرزبندی بین اسلام‌های - تاریخی و اجتماعی و سیاسی- موجود است، چراکه تا زمانی که ما نتوانیم مرزبندی‌های اسلام‌های (تاریخی - اجتماعی - سیاسی) موجود را مشخص نماییم، شبهه ناشی از بازار تئوریک اسلام‌های موجود به عنوان بزرگترین عامل رکود و خمود «سویژکتیو و ایژکتیو جامعه»، ما را اسیر خود خواهد ساخت. زیرا آنچنانکه هگل به درستی می‌گوید؛ «در یک جامعه دینی - همه تغییر و تحولات ارتجاعی و انقلابی و اصلاحی و استکمالی آن- از مسیر دین می‌گذرد و تا زمانی که ما نتوانیم دین را که، آینه تمام نمای خواسته‌های ارتجاعی و انقلابی و اصلاحی یا استکمالی یک جامعه می‌باشد، در جایگاه حقیقی آن قرار دهیم امکان تحول و تکامل در آن جامعه نخواهد بود.» و این موضوع رمز استراتژی نظری شریعتی می‌باشد که اصل «نجات اسلام قبل از نجات مسلمین» را بیان می‌کند، چرا که این شعار شریعتی مضمونی کاملاً عکس شعار سیدجمال اسدابادی داشت که معتقد به «نجات مسلمین قبل از اسلام بود»؛ و در همین راستا بود که سیدجمال برای انجام این مقصود و منظور خود، از هر روشی جهت نجات مسلمین استفاده می‌کرد؛ از عساکره جزار تا تشویق دریاری‌ها و... برعکس عیده و رشید رضا که معتقد به «نجات اسلام قبل از مسلمین» بودند، و برای نجات این اسلام بود که محمد عیده و رشید رضا از هر روشی استفاده می‌کردند؛ از تدوین و تبلیغ نهج البلاغه امیرالمومنین - که یک کتاب ضد خلفاء و به خصوص عثمان بود - گرفته، تا استفاده از - علم استقرائی سیانس- عصر خود که توسط آن بتوانند با نجات اسلام از عرصه شبهه‌ها و مشخص کردن مرزبندی در میان اسلام‌های تاریخی - اسلام سلفیه- را که؛ اسلام تغییر و حرکت و تکامل است، از اسلام‌های طبقاتی تاریخی موجود بازشناسی نمایند؛ و توسط این اسلام سلفیه (یا اسلام حرت)، تغییر و تحول و تکامل جامعه‌های منحن اسلامی را دوباره به توسط این لکوموتیو (اسلام سلفیه)، بر ریل حرکت و اعتلا و تکامل خود قرار گیرد.

بنابراین اگر بپذیریم که جامعه ایران یک جامعه دینی است و اگر بپذیریم دین مورد اعتقاد این مردم اسلام می‌باشد، و اگر بپذیریم این اسلام در بستر تاریخ و بعد از تکوین خود تاکنون هزار چهره - طبقاتی، تاریخی، اجتماعی و سیاسی - به خود گرفته است، و اگر بپذیریم که مسیر تحول ایژکتیوی این جامعه از مسیر سویژکتیوی آن عبور می‌کند، لذا فوری‌ترین کار جهت تحول اعتلانی این جامعه «مرزبندی میان اسلام‌های موجود در این جامعه» است، تا توسط آن بتوانیم با نجات از شبهه‌ی تئوریک و نظری، «جامعه را از انحطاط عملی» نجات دهیم، و به این دلیل بود که کوشیدیم به عنوان - فوری‌ترین مسئولیت تئوریک نشر مستضعفین- در سلسله مقالاتی به تبیین این موضوع مهم بپردازیم.

عوامل تکوین انواع اسلام و انواع شیعه در تاریخ اسلام در بعد از مرگ محمد:

اسلام محمد^۱، به صورت ایژکتیو و در بستر پراکسیس اجتماعی - تاریخی، قطره قطره به مدت ۲۳ سال بر محمد باریدن گرفت. که همین موضوع نزول تدریجی به موازات پراکسیس اجتماعی محمد باعث گردید تا وحی محمد «قرآن» (بر عکس وحی موسی و عیسی)، وحی‌ای تاریخ‌مند گردد و همین تاریخ‌مندی وحی محمد باعث گردید تا وحی محمد قابلیت و آبتن «عقلانی و تاریخی» شدن پیدا کند. یعنی تاریخ به عنوان بستر «فعلیت یافتن اسلام تاریخی و اسلام عقلانی» از دل اسلام - وحی‌ائی- محمد بیرون بیاید. به خاطر این حقیقت بود که از همان آغاز شکل‌گیری اسلام و قرآن و حرکت محمد؛ تاریخ به عنوان یکی از «مکانیزم‌های تطور و تکامل اسلام و قرآن» مطرح گردید، و در این

۱. برعکس دین موسی و عیسی که به صورت مجرد - از جامعه و تاریخ- و توسط وحی یا فهم بی واسطه بر آن‌ها حاصل شد.

رابطه بود که؛ (اسلام مانند غنچه بسته‌ای در پروسه تاریخ، شروع به باز شدن و شکوفائی کرد). البته این خاصیت تاریخ‌مندی اسلام زمانی توانست صورتی همه جانبه به خود بگیرد که خود وحی محمد^۲ در کنار این تاریخ‌مندی صاحب یک دینامیس شده بود، که این «دینامیس درونی وحی» در کنار آن تاریخ‌مندی، و در بستر آن اجتماعی بودن موضوع وحی، و با توجه به مکانیزم شناخت انسان از واقعیت خارجی، که بر پایه فهم شخصی یا اجتماعی از واقعیت می‌باشد (نه فهم بی واسطه و مستقیم - خود واقعیت- آنچنان که در وحی انجام می‌گیرد)، و این همه باعث گردید تا قرآن و محمد به عنوان (منابع اولیه و اصلی و اصیل اسلامی) در بستر تاریخ به صورت اسلام‌شناسی‌های متعدد درآید، یعنی «اسلام واحد قرآن و محمد به صورت اسلام‌شناسی‌های متعدد و متکثر متبلور گردد». بنابراین اسلام‌شناسی عبارت است از؛ «فهم تاریخی از اسلام محمد و قرآن»، به همین دلیل تا - محمد سر بر خاک گذشت- اسلام‌شناسی‌های تاریخی شروع به شکل گرفتن کرد، که این نهضت اسلام‌شناسی تا امروز هم ادامه دارد و ادامه خواهد داشت^۳!

در رابطه با «اسلام وحی‌ائی» محمد برعکس «اسلام تاریخی» بعد از مرگ محمد این موضوع قابل مشاهده است، چرا که در اسلام وحی محمد به دلیل اینکه؛ این اسلام مستقیم از چشمه وحی و توسط محمد دریافت می‌گردید، تحت لوای ولایت محمد تبلیغ و ترویج می‌شد و زمانی که محمد زنده بود صورت وحدانیت و خلوص خود را از دست نداده بود، این اسلام واحد و یک دست وحی‌ائی فقط در بستر پراکسیس ۲۳ ساله نفس گیر و طاقت فرسای محمد چهره اجتماعی به خود گرفت، و به این دلیل بود که در زمان محمد فقط اسلام محض وحی‌ائی وجود داشت و از؛ اسلام‌شناسی‌های رنگارنگ بعدی - تاریخی و عقلانی- خبری نبود. ولی به محض مرگ محمد آن چنانکه خود پیش بینی می‌کرد؛ «اسلام واحد وحی‌ائی محمد با قطع منبع وحی و قطع ولایت محمد، به اسلام تاریخی - زمینی - بشری، بدل گردید؛ و اسلام شناسی جانشین محض -اسلام وحی‌ائی- محمد گردید و اسلام‌شناسی‌های متعدد جای خود را به اسلام واحد محمد و قرآن داد، و هر رویکرد و نگرشی سعی می‌کرد شکل خاصی از قرآن را برداشت نماید که مطابق آن بتواند اسلام را به عنوان مدافع و تبیین کننده منافع اجتماعی - تاریخی خویش در آورد. در بستر تاریخ آهسته آهسته با نمودار شدن انواع اسلام‌شناسی‌ها -اسلام شناسی- به صورت یک -افروج- درآمد که در پروسه شکل‌گیری (این افروج)، انواع اسلام‌شناسی‌ها با انگیزه و غایت‌های متعدد پیدا شدند، که نخستین این اسلام‌شناسی‌ها -اسلام‌شناسی‌های تاریخی- بودند که با گرایش‌های طبقاتی - سیاسی ظاهر گردیدند و از همان لحظه اولیه که؛ (تشریفات به خاک سپاری محمد به توسط علی در حال انجام بود)، که انواع اسلام‌شناسی توسط موضع گیری‌های مختلف - مهاجرین و انصار و در راس آن‌ها شیخین در سقیفه- در حال شکل‌گیری و تکوین بود. اما هر چه این تاریخ اسلام در بستر زمان بیشتر شکفته می‌گردید، اسلام‌شناسی در شکل اسلام‌های مختلف تاریخی و عقلانی بیشتر شروع به عرض اندام کردند. اگر چه افروج اسلام‌شناسی که از بعد از مرگ محمد رو به آغازیدن کرد، تا به امروز در حال گسترش می‌باشد، ولی به هر حال پنج قرن اول را می‌توان دوره تاسیس و تکوین انواع اسلام‌شناسی‌ها نامید، و دوران بعدی تا به امروز را می‌توان دوران تاریخی و استقرار این اسلام‌شناسی‌های گوناگون (که بوجود آمده در آن پنج قرن اول بوده)

۲. به لحاظ ساختاری بر پایه طبقه بندی آیات و فونکسیون آیات از حکمات و تشابهات گرفته تا ناسخ و منسوخ و بیان سمبلیک آیات و دیسکورس عصری آن و...

۳. اگرچه آنچنانکه در جریان کوه آتش فشان هم مشاهده می‌کنیم در مراحل اولیه آتش فشان، به علت وجود حرارت اولیه مواد خروجی از دهانه مخروط، آتش فشان صورت مذاب داشته و همین صورت مذاب باعث می‌گردد تا - تمامی مواد گوناگون موجود در مذاب خروجی دهانه آتش فشان- که صورت آتش دارند، شکلی محلول و مذاب و واحد داشته باشند، و در آن مذاب اولیه آتشین خروجی هیچ یک از مواد موجودی که در مواد مذاب است، نسبت به دیگری قابل تفکیک نباشد.

اینکه؛ معتزله به علت تیز کردن دندان عقلانیت گرسنه مسلمانان عقول مسلمانان را آماده جویدن فلسفه یونان می‌کردند؛ لذا با ورود و ترجمه فلسفه یونان در عصر عباسیان (به خصوص مامون) فرهنگ یونانی به عنوان شرایط بیرونی (یا ابژکتیو) در برابر اسلام عقلانی - کلامی معتزله قرار گرفت، که این ابژکتیو (شرایط بیرونی) قوی سوژکتیوی و اسلام را تحت تاثیر خود قرار داد و توانست تمامی پایه‌ها و مؤلفه‌های دینامیک اسلام را ایزوله کند!

اینجا بود که در یک تقسیم بندی کلی بین این دو مقوله - سوژکتیو و ابژکتیو- امکان شکل‌گیری سه حالت وجود داشت؛ یا سوژکتیو با ابژکتیو رابطه یک طرفه تحمیلی - از سوژکتیو به طرف ابژکتیو- پیدا می‌کرد، که در این حالت اسلام‌شناسی دگماتیسم شکل می‌گیرد؛ و یا اینکه رابطه - سوژکتیو با ابژکتیو- به صورت یک طرفه از - ابژکتیو به سوژکتیو- صورت می‌گرفت که در این صورت این - رابطه انطباقی- نامیده می‌شود؛ و یا اینکه رابطه ابژکتیو و سوژکتیو به صورت دو طرفه و بر پایه تاثیر پذیری و عمده شدن بعد - سوژکتیو- مادیت می‌یابد، که در این صورت «اسلام‌شناسی تطبیقی» حاصل می‌شود. بنابراین سه نوع اسلام شناسی؛ انطباقی و تطبیقی و دگماتیسم- بر پایه سه حالتی که بین سوژکتیو با ابژکتیو محیط بوجود می‌آید، شکل می‌گیرد. یعنی؛ یا سوژکتیوی و به صورت یک طرفه بر ابژکتیوی سوار می‌گردد، که در این صورت آن را اسلام دگماتیسم می‌نامند، و یا اینکه سوژکتیو بر ابژکتیو اثر متقابل می‌گذارد، البته با اولویت ابژکتیو (یا شرایط بیرونی محیط)، که آن را اسلام‌شناسی انطباقی می‌نامند. سوم این که؛ بین اسلام و محیط (یا سوژکتیو با ابژکتیو) رابطه دو طرفه وجود دارد، البته با اولویت - سوژکتیو یا درون- که این اسلام را اسلام تطبیقی می‌نامند. بنابراین آنچه که باعث گردیده تا بعد از مرگ محمد - اسلام صورت مونیستی- خویش را رها کند و اسلام‌ها و تشیع‌ها جانشین اسلام واحد عصر محمد گردد، عبارت می‌باشد از:

از بعد از پیامبر، اسلام‌شناسی جانشین اسلام گردید و علت این امر آن بود که در عصر محمد به دلیل اینکه؛ اسلام مستقیماً از سرچشمه اولیه خودش یعنی وحی (که همان درک بی واسطه بود) برداشت می‌شد و از آنجائی که خود این وحی مستقیم در - پروسه مبارزات حرکت محمد- نازل می‌شد، لذا خود وحی به صورت «اسلام» بر مسلمانان عرضه می‌گردد، و دیگر برای اعتقاد و ایمان به این اسلام نیازمند به اسلام‌شناسی که عبارت بود از؛ شناخت و فهم مسلمانان از اسلام- نداشت. به خصوص از آنجائی که؛ محمد بر پایه اصل ولایت خود- که عبارت بود از؛ تکیه بر شخصیت خود به جای ارائه - دلیل و استدلال و حجت- در پروسه تبلیغ و ترویج مکتب‌اش، باعث گردید تا در مرحله حیات پیامبر اسلام «وحی‌انی» بر خلاف - اسلام تاریخی و اسلام عقلانی- که بعداً پیدا گردید، به صورت واحد مطرح گردد، و زمینه‌ائی جهت پیدایش اسلام‌های متعدد و متکثر پیدا نکنند.

اما بعد از پیامبر به علت اینکه؛ با مرگ محمد اسلام از سرچشمه نخستین وحی قطع گردید و اصل ولایت محمد (که دلالت بر حجت و دلیل وحی می‌کرد) با مرگ او از میان رفت و به جای اصل ولایت محمد - اصل عقلانیت انسانی- جانشین آن گردید؛ لذا با جایگزین شدن عقلانیت انسان به جای ولایت و قطع شدن اسلام از سرچشمه اولیه وحی و جایگزین شدن تاریخ به جای آن، شرایط نوینی برای اسلام بوجود آمد که در یک کلام این شرایط نوین عبارت بود از؛ بشری شدن اسلام (یا تاریخی شدن اسلام)، البته اسلام برعکس پیام انبیاء قبل از محمد آنچنانکه به اشاره رفت از آغاز نزول خود سمت‌گیری بشری شدن داشت و سر نزول تدریجی قرآن در مدت ۲۳ سال (برعکس وحی انبیاء سلف محمد که همگی دفعی بودند)، در همین نکته نهفته است، چراکه جاری شدن وحی حتی در کوچکترین مسائل اجتماعی محمد و یا مسائل خانوادگی محمد از داستان ابی لهب تا داستان عایشه در سوره نور بزرگترین پیامی که با خود حمل می‌کند این حقیقت است که؛ محمد تمام تلاشش بر این قرار

نامید.

به همین منظور برای بررسی پروسه تکوین و پیدایش انواع اسلام‌شناسی‌ها باید از همان پنج قرن اول شروع کرد. آنچه در رابطه با مطالعه پروسه شکل‌گیری این اسلام‌شناسی‌های تاریخی و عقلانی حائز اهمیت می‌باشد عبارت است از؛ «متدولوژی مطالعه» که؛ بهترین متدولوژی مطالعه انواع اسلام‌شناسی‌ها عبارت می‌باشد از؛ «متدولوژی علمی» که بر پایه دسته بندی مشخصات ذاتی و عرضی آنها به مطالعه اسلام‌شناسی‌های مختلف می‌پردازد، در این رابطه آنچه اهمیت دارد پیدایش ریشه انواع اسلام‌شناسی‌ها بر پایه عمده شدن ابعاد گوناگون منشور خود اسلام و قرآن می‌باشد. به عبارت دیگر عامل شکل‌گیری انواع اسلام به علت رشد ابعادی از منشور متکثر ابعاد اسلام می‌باشد که با رشد آن در بعد از اسلام، دیگر ابعاد اسلام تحت شعاع آن بعد قرار می‌گیرد. برای مثال از همان اوایل با شکل‌گیری دو جبهه سقیفه و علی دو نوع اسلام‌شناسی بوجود آمد که ریشه طبقاتی - تاریخی - اجتماعی داشت، مطابق هر یک از این اسلام‌شناسی‌ها ابعادی از اسلام^۴ رشد می‌کرد.

بنابر این شکل‌گیری انواع اسلام‌شناسی در تاریخ اجتماعی بیش از ۱۴۰۰ ساله اسلام، معلول رشد ابعادی از اسلام در بستر شرایط اجتماعی و تاریخی خود می‌باشد. به همین دلیل است که با توجه به شرایط مختلف تاریخی و امکان قابلیت پذیری اسلام و در کنار آن، امکان رشد اسلام‌های عقلانی در بسترهای مختلف عقلانیت جهانی که توسط فرهنگ‌ها صادر و وارد می‌شود، باعث گردید تا پیدایش اسلام‌شناسی‌های عقلانی در کنار اسلام‌شناسی‌های تاریخی - به توسط پیوند مؤلفه‌های سوژکتیو اسلام و قرآن با شرایط ابژکتیو برونی (فرهنگ‌های عقلانی جهانی) صورت گیرد- و این موضوع باعث گردید تا در عرصه شکل‌گیری انواع اسلام و بر پایه تاثیر پذیری شرایط درونی و شرایط برونی (یا سوژکتیو با ابژکتیو)، و به موازات تغییر شرایط برونی - رابطه ابژکتیو با سوژکتیو‌ها- اشکال متعدد از خود بروز دهد، که جهت تبیین این اشکال متعدد باید به تبیین «رابطه سوژکتیو اسلام با شرایط ابژکتیوی و فرهنگی مسلط جهانی» بپردازیم، در این راستا اشکال مختلفی که رابطه سوژکتیوی (یا درونی) با شرایط ابژکتیوی (یا برونی) به خود می‌گیرد، در یک تقسیم بندی کلی به سه دسته بزرگ تقسیم می‌گردد که عبارت می‌باشد از:

۱ - اسلام‌شناسی دگماتیسم:

در این اسلام‌شناسی رابطه بین سوژکتیو (که همان نوع فهم مشخص از اسلام می‌باشد)، به صورت یک طرفه از اسلام به سمت فرهنگ‌های مسلط یا ابژکتیو می‌باشد و بدون هیچ گونه تاثیر پذیری سوژکتیو از ابژکتیو. نخستین اسلام‌شناسی مدونی که در این رابطه توسط مکانیزم فوق در تاریخ اسلام توانست به صورت نظری و عملی قد علم کند، نحله اشاعره بود، این نحله کلامی که در برابر نحله معتزله تکوین پیدا کرد (و ماهیتی عکس‌العملی نسبت به آن نحله کلامی داشت)، بر پایه همان رابطه یک سو به بین سوژکتیو و ابژکتیو شکل گرفت، و برای بیش از هزار سال توانست تقریباً تمامی نحله‌های مسلمان را زمین‌گیر نماید. زیرا همین رابطه یک طرفه باعث شد که بُعدی از اسلام به شکل سرطانی رشد نماید و ابعاد دیگر -اسلام وحی‌انی- در محاق و کسوف و خسوف برود. اینجا بود که در اشاعره - بعد عبودیت و تعبد- رشد کرد، در صورتی که در اعتزالیه بعد عقلانیت- رشد پیدا کرد و همین رشد بعد عقلانیت اعتزالیه بود که باعث گردید تا عباسیان (و به خصوص مامون) با پیوند این عقلانیت به فلسفه یونان، شرایط مسخ و دگرگونی اسلام و مسلمانان را فراهم کنند. بنابراین یکی از دلایلی که عباسیان به حمایت از حرکت اعتزالی - به عنوان اسلام شناسی- می‌پرداختند عبارت بود از

۴. که در یک حرکت انطباقی یا تطبیقی تائید کننده منافع آن گروه و هوادار خود بود.

"تفسیر سوره قریش - بقیه از صفحه اول"

بلکه به علت تحلیل رفتن پتانسیل و به هدر رفتن انرژی درونی قریش بر مبنای تضاد روز افزون درونی، آن‌ها را مستعد هر گونه ضربه پذیری برونی اقوام مختلف شبه جزیره ساخته بود. از آنجائیکه بر پایه دستور «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ - دعوت خود را از عشیره خود شروع کن» (سوره الشعراء - آیه ۲۱۴) - محمد استراتژی دعوت و رسالت حرکت مکی خود را می‌بایست از قریش شروع می‌کرد و از این مرحله بود که دیگر قریش برای محمد تنها یک عشیره نصبی و قومی و خانوادگی نبود، بلکه یک تکیه گاه استراتژی حرکت محمد شده بود که محمد در راستای اعتلای رسالت خود موظف بود نخست به اعتلای اجتماعی- تاریخی آن‌ها بپردازد و تنها عرصه‌ای که می‌توانست در چنین شرایط تندبج تاریخی حرکت محمد عامل اعتلای قریش گردد، فقط و فقط رهانیدن قریش از جنگ هویت‌های نژادی- خانوادگی، طایفه‌ای، قومی، قبیله‌ای و... بود که باعث می‌گردید تا انرژی درونی قریش مانند کوه آتشفشان کرده، آزاد گردد و پس از آزادی این انرژی است که محمد می‌تواند از این انرژی آزاد شده در راستای اعتلای رسالت و دعوت خویش به کار گیرد و آنچنان طوفانی بسازد که بیست سال بعد از نزول این سوره بر محمد، قریش در عرصه اعتلای تاریخی- اعتقادی- مکتبی دو امپراطوری بزرگ ایران و روم (یعنی در دوران خلافت ابوبکر و عمر) را به زانو در آورد و برای خود رهبری جهانی قائل گردد «الم- غَلَبَتِ الرَّومُ- فِی أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ- فِی بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلِ وَ مِنْ بَعْدِ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ- بِه نصر الله ینصُرُ مَنْ یَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ- وَعَدَّ اللَّهُ لَا یُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَکِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ- یَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ- امپراطوری روم در جنگ با امپراطوری ایران از ایران شکست خورد- در سرزمین نزدیک شما، اما این روم شکست خورده از ایران تا ۹۹ سال دیگر بر ایران پیروز می‌شود- ولی این چنین نیست که جنگ این ابرقدرت‌های دو گانه حاکم بر زمین بی تاثیر در حیات سیاسی اجتماعی شما باشد بی شک در عرض این ۹ سال شما نیز به درجه‌ای از رشد و اعتلا و هویت و قدرت می‌رسید که تقسیم باز تقسیم قدرت‌های جهانی در شما ایجاد فونکسیون مثبت جهانی خواهد کرد و حاصل آن می‌شود که این تقسیم باز تقسیم قدرت جهانی شما مومنین را خوشحال می‌نماید- البته معنای نصرت الهی که باعث عزت شما گردید همین موضوع می‌باشد چراکه وعده خدا پیوسته بر حاکمیت مستضعفین مومن بر زمین بوده است و طبیعی است که خدا در وعده خود تخلف نخواهد کرد- و این حقیقتی است که آنان که به ظاهر دنیا می‌نگرند نمی‌توانند باور کنند» (سوره روم - آیات ۱ تا ۷)

آیات فوق از سوره روم که از جمله آیاتی می‌باشد که مانند آیات سوره قریش در مکه بر پیامبر نازل شده است؛ لذا قریبا از نظر شرایط تاریخی- اجتماعی شرایطی مشابه سوره قریش داشته است. یعنی در آن شرایطی که محمد استراتژی رسالت خود را بر پایه دعوت از قریش آغاز کرده بود، در چنان شرایطی قریش به علت درگیری‌های درونی خود زمین گیر بود و در کادر این تضادهای درونی با توجه به اینکه محمد جزو خانواده بنی‌هاشم بود؛ لذا در این شرایط جنگ بنی‌بنی‌ها غالب بر هویت جمعی قریش شده بود معلوم است که تا چه اندازه در قیاس با امپراطورهای جهانی ایران و روم این قدرت قریش ضعیف و ناچیز بود ولی محمد هنگامی که این عشیره ضعیف و به گل نشسته قریش را در آینه استراتژی خویش می‌نگریست، آن را در ۹ سال دیگر (که روم شکست خورده بر ایران پیروز می‌شود) در حدی از قدرت می‌دید که تاثیرگذار یا تاثیرپذیر از تقسیم، باز تقسیم قدرت جهانی می‌شود. در همین رابطه است که واضح است که تفسیر آن گروهی از مفسرین قرآن مثل صاحب المیزان (جلد بیستم صفحه ۶۲۶) تا چه اندازه سطحی می‌باشد که سیر تحول مثبت قریش را به جای اینکه در عرصه پروسه نهضت محمد دنبال کنند، در سایه حمله ابرهه و دفاع مرغان هوایی از خانه کعبه

داشت تا به هر شکلی شده است، قرآن را بشری کند و تمام عظمت محمد در این امر نهفته است که محمد (برعکس تمامی انبیاء سلفش) وحی را زمینی کرد و آن را بشری ساخت. تنها دو امر «منبع وحی و اصل ولایت» در زمان محمد آسمانی بود که با مرگ او؛ این دو ریسمان هم قطع گردید و بدین صورت بود که با قطع وحی از منبع وحی و با قطع ولایت توسط مرگ محمد، وحی محمد به دو منبع جدید متصل گردید که عبارتند از:

الف - عقلانیت بشر به جای ولایت قطع شده وحی.

ب - تاریخ به جای قطع منبع وحی.

که این دو پیوند جدید باعث گردید تا اسلام با مرگ محمد - حالت مونیستی- گذشته خود را رها کند و به سرزمین - تاریخ و عقلانیت- انسان سرازیر گردد، و از اینجا بود که با قطع وحی بشری محمد آن دو چشمه ماورائی - کلام بشری- گردید و با بشری شدن صد در صد اسلام و وحی در بعد از مرگ محمد، اسلام‌شناسی تاریخی و عقلانی، جانشین اسلام‌شناسی - وحی‌ائی- که در دوران محمد بود گردید، و با جایگزینی اسلام‌شناسی تاریخی و عقلانی به جای اسلام وحی‌ائی اولیه بود که اسلام‌ها و شیعه‌ها و... جانشین اسلام «یکتای محمد» گردید. که رفته رفته با سرد شدن مذاهب‌های آتشین در آتش فشان وحی محمد، تعددها و تکثرها هویدا گشتند و انواع اسلام و کدامین اسلام جانشین - اسلام مونیستی وحی‌ائی واحد- محمد گشت.

گفتیم که با مرگ محمد و قطع ولایت و قطع وحی (برای همیشه) و پیوند قرآن با دو امر عقلانیت انسان و تاریخ، موضوع اسلام‌ها و شیعه‌ها و دین‌ها جانشین اسلام یکتای اولیه گردید. اما آنچه در پروسه تحول و پیدایش اسلام‌ها حائز اهمیت بود این حقیقت است که پیدایش اسلام‌شناسی - تاریخی و عقلانی- به جای اسلام محمد بعد از مرگ او، تعریف اسلام را هم عوض کرد. چراکه تعریف اسلام در زمان محمد عبارت بود از «عین وحی که تجسم آن خود محمد بود» و دیگر بین مسلمانان و محمد بر پایه اصل - ولایت- واسطه وجود نداشت و مسلمانان توسط محمد یک پیوند مستقیم با وحی داشتند، و همین امر بود که تا وحی از محمد ریزش می‌کرد بدون هیچ گونه وقفه‌ئی این «وحی در وجدان توده‌ها بدل به ایمان می‌شد»، و هر کس بر حسب ظرفیت وجودی خودش تا از منبع وحی جرعه‌ئی می‌گرفت آن را به همان اندازه در وجود خود بدل به ایمان می‌کرد، و توسط آن به نبرد با ضد ایمان و کفر می‌پرداخت؛ و به همین دلیل بود که دیگر لازم نبود تا محمد برای - جنده ابن جناده- صحرانگرد در مخفی گاه خود در خانه -ارقم بن ابی ارقم- بالای کوه صفا کلاس اسلام‌شناسی بگذارد، تا توسط این کلاس پس از دوره‌ئی بتواند از - جنده ابن جناده صحرانگرد - ابوذر غفاری مومن بسازد، بلکه تنها در یک جلسه - جنده ابن جناده- در خانه -ارقم بن ابی ارقم- با دریافت جرعه‌ئی از باران وحی بدل به -ابوذر- می‌شود و یک راست با محمد خداحافظی می‌کند و از همان لحظه که از صفا پائین می‌آید، با آن جرعه وحی به کوه آتشفشانی بدل می‌شود و نبرد خود را با اصحاب (دارالندوه و برده داران و تجار)، قریش از سر می‌گیرد و همین موضوع رمز و پاسخ به این سوال بزرگ است که چرا وحی در زمان محمد می‌توانست آن چنان تولید ایمان بکند؟ پس دلیل این امر در مستقیم بودن وحی در زمان محمد بود، که باعث می‌گردید تا «وحی در زمان محمد بر پایه اصل ولایت مستقیم» بدل به ایمان و آگاهی شود. بنابراین در زمان محمد وحی بی واسطه بود اما با مرگ محمد وحی با واسطه عقل انسان و تاریخ به مسلمانان پیوند پیدا کرد و همین سر پل شدن عقل انسان و تاریخ بود که باعث شکل‌گیری انواع اسلام‌ها و انواع شیعه‌ها گردید.

ادامه دارد

۵. به قول جواهر لعل نهرو «در کمتر از نیم قرن اسلام توانست از قریه دور افتاده مکه بر پایه این ایمان تمامی تمدن‌های موجود و تمامی امپراطوری‌های زمین را مسخر خود سازد و بزرگترین تمدن بشریت را بوجود آورد.»

خلقی جهت تثبیت سلطه استعماری خود بوده است. البته تاریخ ایجاد تفرقه درون خلقی جهت تثبیت سلطه طبقه حاکمه غاصب به درازای طول تاریخ عمر دارد و در همین رابطه است که قرآن هنگامی که می‌خواهد دیپلماسی سلطه فرعون به عنوان نماینده سیاسی طبقه حاکمه حکومت غاصب در تاریخ را تبیین نماید با این عبارت مطرح می‌کند: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّنَ طَائِفَهُ مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (سوره القصص- آیه ۴) دیپلماسی فرعون جهت تثبیت سلطه خود در زمین بر این پایه قرار داشت که ابتدا درون جبهه خلق (جَعَلْنَا أَهْلَهَا شِيَعًا) تفرقه می‌انداخت و مردم را گروه گروه می‌کرد تا بستر تحقق خواسته خود را که عبارت است از:

الف - «يَسْتَضِعُّنَ طَائِفَهُ»؛

ب - «مَنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ» فراهم کند.

توحید و حرکت سازمان‌گرایانه حزبی محمد در ۱۳ سال حرکت مکی: در همین رابطه بود که محمد در مرحله استراتژی آگاهی‌بخش و سازمان‌گرایانه حزبی مکی خود بر پایه تکیه بر خودآگاهی اعتقادی توحید که بر چهار پایه توحید فلسفی، توحید تاریخی، توحید انسانی، توحید اجتماعی و توحید اخلاقی استوار بود، کوشید تا شرک فلسفی (که همان بت پرستی بود) و شرک تاریخی (که همان حاکمیت مناسبات ضد انسانی روابط اجتماعی و روابط تولیدی و روابط طبقاتی بر تاریخ بود) و شرک اجتماعی (که حاکمیت سه گروه اجتماعی زورمداران سیاسی و زورمداران اقتصادی و تزویرمداران معرفتی تحت لوای طبقه حاکمه بر جامعه بود) و شرک انسانی (که جایگزین کردن خدایان آسمانی به جای انسان و الهیه کردن انسان در کادر طرح کلی انسان عام و کلی و مجرد بود) و شرک اخلاقی (که عبارت بود از جایگزین ساختن معیارهای سودپرستی به جای ارزش طلبی‌های انسانی- اجتماعی- اعتقادی و... بود) ریشه کن سازد. اینجا بود که اولین فونکسیون تاریخی- اجتماعی این حرکت آگاهی‌بخش سازمان‌گرایانه توحیدی در مادیت جامعه قریش زمان محمد تجلی کرد. چراکه محمد تحت لوای این حرکت آگاهی‌بخش توحیدی خود توانست در عرض بیست سال این گروه ضعیف و ذلیل و زمین گیر مکه را بدل به بزرگترین تمدن و امپراطوری تاریخ بشر بکند، که یک ایالت آن امپراطوری روم بود و یک ایالت آن امپراطوری ایران و یک ایالت آن عراق و بغداد بود و یک ایالت آن مصر و شمال افریقا بود و... آن هم با چه نیروی؟ فقط و فقط با تولید ایمان از درون قریش بر پایه آگاهی اعتقادی و خودآگاهی اجتماعی زائیده این آگاهی اعتقادی بر پایه توحید.

حال بر پایه این مقدمه می‌پردازیم به تفسیر سوره قریش.

قرآن- محمد وحدت درون خلقی بر پایه انتلاف و جبهه (تفسیر سوره قریش): «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَحْمَةُ اللَّهِ الشَّانِ وَالصَّيْفِ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَأَمَّنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» برای انتلاف قریش- انتلافی که عامل حیات و زندگی قریش در سرما و گرما و باعث نجات قریش از زندان‌های چهارگانه طبیعت و جامعه و تاریخ و خویشتن گردید- این انتلاف و جبهه برای قریش تنها بر پایه توحید و عبودیت قریش نسبت به ربوبیت خدای کعبه شکل گرفت- اگر قریش به توحید فلسفی، توحید اجتماعی، توحید تاریخی و توحید اخلاقی روی آورد، جدای از اینکه این توحید باعث شکل‌گیری انتلاف و جبهه و وحدت درون خلقی بین قبائل مختلف قریش شد توحید توانست (فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ) ۲. و از مجموعه پرکننده بنی‌کلب، بنی‌الاسد، بنی‌هاشم، بنی‌امیه، بنی‌عباس و بنی‌بنی‌های دیگر یک ملت و یک امت ساخت که هویتش نه بر پایه قوم، قبیله، طائفه، عشیره و... می‌باشد، بلکه هویتش بر پایه رفتن و شدن است نه نژاد و طبقه و سنت (رحلت در آیه ۲ از نظر ترجمه لغتی آنچنانکه در تفسیر مجمع البیان- جلد

ارزیابی می‌کنند. که حاصل آن می‌شود تا فونکسیون سونامی حرکت محمد در عشیره زمین گیر شده قریش در حد دفاع مرغان هوایی از خانه کعبه هم نباشد، اما سوال مهمی که در همین جا مطرح می‌شود عبارت است از اینکه چه عوامل و مکانیزمی توسط محمد در جهت تحول عشیره قریش به کار گرفته شد؟ برای پاسخ به این سوال استراتژیک است که باید موضوع و سوال را در دو دیدگاه اجمالی و تفصیلی دنبال کنیم. پاسخ اجمالی آنکه محمد توانست با جایگزین کردن توحید فلسفی به جای شرک و بت پرستی حاکم بر قریش و مکه شرک اجتماعی را که همین تضادهای نژادی- طبقاتی- اجتماعی درون قریش و مکه تشکیل می‌داد، ریشه کن سازد. در رابطه با پاسخ تفصیلی باید موضوع را در عرصه تئوری علمی انتلاف و جبهه در حرکت اجتماعی- سیاسی و فونکسیون این دو مقوله علمی در وحدت درونی خلق دنبال نمایم.

وحدت درون خلقی بر پایه انتلاف و جبهه اجتماعی- سیاسی- ملی: یکی از حیاتی‌ترین اصول عملی حرکت سیاسی- اجتماعی، اصل وحدت درون خلقی می‌باشد که در بستر حرکت اجتماعی- سیاسی باعث تقویت جبهه خلق در عرصه‌های نقد قدرت و نقد ثروت و نقد معرفت، یا مبارزه با زر و زور و تزویر، یا مبارزات ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استحماری، یا مقابله با نیروهای وادارنده و باوراننده و دارنده طبقه حاکمه سیاسی- اقتصادی در مرحله دموکراتیک مبارزه می‌باشد. چراکه بزرگترین ترفند طبقه حاکمه جهت تثبیت حاکمیت خود و به عقب وادار ساختن قطب مردمی منتقد تیغ و طلا و تسبیح، متفرق کردن وحدت درون خلقی می‌باشد. مثلاً در رابطه با سیاست استعماری امپریالیسم انگلیس در قرن نوزدهم و بیستم این موضوع را شنیده‌ایم که پیوسته ترفند و مکانیزم سلطه این دولت استعمارگر در کشورهای پیرامونی بر پایه این اصل قرار داشته است که تفرقه بیانداز و پادشاهی کن. داستان جنگ هندو و مسلمان در دوران سلطه این کشور بر هند و کشتن گاوها توسط سر انگلستان اجرایی دولت امپریالیسم انگلیس و انداختن آن گاوهای کشته شده در محله مسلمان نشین جهت اردو کشی و قشون کشی مذهبی در جبهه درون خلقی کشور هند برای فراهم کردن زمینه حاکمیت خود بوده است و یا در رابطه با سیاست تفرقه اندازی امپریالیسم فرانسه در دوران سلطه‌اش بر الجزایر بر پایه اختلاف بین بربرها و عرب‌ها در کشور الجزایر و شعار ضد تفرقه انگیز جبهه آزادی‌بخش الجزایر که عبارت بود از: «الاسلام دیننا و العربی لساننا و الجزایر وطننا» نمونه دیگری از فونکسیون همین شعار تفرقه انگیز حکومت غاصب در جهت تثبیت قدرت خود بوده است. تضاد درون خلقی که در هر شرایطی در خدمت طبقه حاکم تاریخ بشر بوده است پیوسته بر سه مؤلفه:

الف - نژاد و فرهنگ؛ ب - مذهب و سنت؛ ج - طبقه و ثروت؛ استوار بوده است. مثلاً سیاست امپریالیسم آمریکا در دو کشور عراق و افغانستان امروز بر پایه همین تفرقه نژادی و مذهبی قرار گرفته است و اگر در این رابطه تا اندازه‌ای توانسته است برعکس کشور شوروی سابق سلطه خود را فراگیر کند نه به خاطر قدرت نظامی و سر نیزه امپریالیسم آمریکا می‌باشد، بلکه تنها به علت استفاده از این ترفند ضد خلقی تفرقه بیانداز و سلطه خود را تثبیت کن می‌باشد. تکیه بر تاجیک‌ها و مشارکت سیاسی تاجیک‌ها در نبرد ضد طالبان افغانستان که از پشتوهای افغانستان می‌باشند (و بیش از ۶۰٪ جمعیت افغانستان را پشتوها تشکیل می‌دهد) و یا تقسیم خاک عراق به سه منطقه شمال کردها و مرکز سنی‌ها و جنوب شیعه و مستقل کردن کردها یا تکیه بر حاکمیت سیاسی شیعیان در عراق در مرحله آلترناتیوی سازی برای بعث و صدام و یا ایجاد شورای بیداری توسط امپریالیسم آمریکا در عراق بر پایه ایجاد جنگ قبیله‌ای بر علیه القاعده عراق، همه و همه در راستای همین ایجاد تفرقه درون

۱. اگر بپذیریم که عامل تحول تاریخی عشیره قریش در مکه و پس از آن در تاریخ اعتلای اسلام به خاطر سونامی نهضت آگاهی‌بخش و عدالت خواهانه و رهائی‌بخش محمد در مکه بوده است.

یعنی مرحله ۱۳ ساله مکی بر محمد نازل شده است، آنچنانکه قبلاً مطرح کردیم مرحله ۱۳ ساله مکی محمد یک فرآیند استراتژی محمد می‌باشد. که در این فرآیند ۱۳ ساله محمد در شکل یک مبارزه دفاعی نه تهاجمی و غیر قهرآمیز و آگاهی‌بخش و سازمان‌گرایانه حزبی توسط تحول در باورهای مردم بر پایه حرکت سازمان‌گرایانه حزبی، تولید ایمان در جامعه مکه و قریش کرد تا با این ایمان تولید شده در جامعه قریش:

«...الْفُرْقَانُ وَضِيَاءٌ وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ» (سوره انبیا- آیه ۴۸) سه برنامه را به اجرا گذارد:

اول- ایجاد فرقان در جامعه مکه و قریش (که همان جدا کردن حق از باطل در شکل صف بندی طبقاتی- اجتماعی می‌باشد)؛

دوم- ایجاد ضیاء- تولید عقلانیت نقادانه برای کاهش درد و رنج حاکمه بر جامعه مکه و قریش، توسط نقد اجتماعی-سیاسی- طبقاتی سه نیروی زر و زور و تزویر طبقه حاکمه؛

سوم- ایجاد ذکر- یا خود آگاهی اعتقادی- طبقاتی- تاریخی بر پایه توحید فلسفی، توحید تاریخی، توحید اجتماعی، توحید انسانی و توحید اخلاقی. پس مبانی استراتژی فرآیند اول حرکت محمد یا پرورس ۱۳ ساله مکی محمد عبارت بودند از:

۱ - ایجاد صف بندی طبقاتی- اجتماعی- سیاسی- اعتقادی که همان فرقان می‌باشد.

۲ - ایجاد عقلانیت نقادانه اجتماعی بر پایه نقد قدرت و ثروت و نقد معرفت طبقه حاکم که همان ضیاء می‌باشد.

۳ - ایجاد خود آگاهی اعتقادی- نفسانی- اجتماعی- طبقاتی- تاریخی در جامعه که همان ذکر می‌باشد.

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ» (سوره انبیا - آیه ۴۸) بنابراین تمام سوره‌هایی که در مکه در فرآیند ۱۳ ساله حرکت مکی محمد بر محمد نازل شده است بر پایه سه برنامه فوق محمد تقسیم بندی می‌شود.

مراحل برنامه‌ای ۱۳ ساله آگاهی‌بخش و سازمان‌گرایانه حزبی مکی محمد:

الف - دسته اول سوره‌هایی هستند که در جامعه مکه و قریش ایجاد صف بندی طبقاتی- اجتماعی می‌کند. مثل سوره الکافرون یا سوره تبت و...

ب - دسته دوم سوره‌هایی هستند که به نقد اجتماعی- سیاسی- طبقاتی سه قطب قدرت طبقه حاکم، یعنی زر و زور و تزویر می‌پردازد تا توسط آن به تولید عقلانیت نقادانه قدرت‌های سه گانه باورآورنده (یا تزویر معرفتی) و دارنده (یا زر) و وادارنده (یا زور) بپردازند. مثل سوره فلق، یا سوره تکویر و...

ج - دسته سوم سوره‌هایی که ایجاد خودآگاهی اعتقادی بر پایه توحید فلسفی می‌کند. مثل سوره اخلاص و... یا ایجاد خودآگاهی انسانی بر پایه توحید انسانی یا فلاح می‌کند. مثل سوره شمس و... یا ایجاد خودآگاهی اجتماعی بر پایه توحید اجتماعی می‌کند. مثل سوره بلد و... یا ایجاد خودآگاهی تاریخی بر پایه توحید تاریخی می‌کند. مثل سوره والفجر و... یا ایجاد خودآگاهی اخلاقی بر پایه توحید نفسانی می‌کند. مثل سوره اعلی و...

ادامه دارد

هَذَا النَّبِيُّ) دو فونکسیون دیگر هم در زندگی بشر و هم در زندگی قریش داشته باشد:

فونکسیون نفی استثمار و بهره‌کشی «الَّذِي أَطْعَمَهُم مِّنْ جُوعٍ» توحید بود که طعام داد به قریش و بشریت، پس از پیدایش گرسنگی در میان آن‌ها. طرح جوع و خوف در این سوره به صورت نکره یعنی «مَنْ جُوعٌ وَ مَنْ خَوْفٌ» به جای من الجوع و من الخوف دلالت بر تعمیم و پایداری دو اصل استثمار و استبداد که در این سوره استثمار به صورت جوع یا گرسنگی مطرح شده و استبداد به صورت خوف، که این موضوع در سوره بقره - آیات ۲۰۴ و ۲۰۵ به این شکل مطرح شده است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ - در دنیا افرادی هستند که قبل از اینکه به قدرت و حکومت برسند با چهره عوام فریبانه و استعمار گرانه جهت فریب دادن توده‌ها لباس اصلاح طلبی به تن می‌کنند و خود را حامی منافع توده‌ها اعلام می‌کنند و به توده‌ها به دروغ وعده‌های بهشت سازی در دنیا می‌دهند و برای باورآوردن این فریب‌های خود به توده‌ها خدا را هم گواه می‌گیرند. در صورتی که در حقیقت این‌ها بدترین دشمنان خلق و مردم هستند» چرا که:

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ - همین که بر مرکب قدرت سوار شدند به توده‌ها پشت می‌کنند و در جهت حفظ منافع خود زمین را در هم می‌نوردند و به نسل کشی در توده‌ها و نابود کردن اقتصاد آن‌ها در جهت حفظ و انباشت منافع گروهی خود می‌پردازند و...» چراکه:

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ - هنگامی که این مدعیان دروغین و عوام فریب به قدرت و حکومت رسیدند به جای اجرای آن وعده و وعیده‌های قبل از حکومت قدرت که به مردم می‌دادند تا افسار قدرت به دستشان افتاد به مردم پشت خواهند کرد- إِذَا تَوَلَّى- آنگاه پشت کنند به مردم- ولی تنها به پشت کردن به توده‌ها کارشان پایان نمی‌یابد. بلکه این شروعی خواهد بود تا به جنگ توده‌هایی بیایند که آن‌ها را به قدرت رسانیده‌اند- سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ- پس این به قدرت رسیده‌های سیاسی پس از به قدرت رسیدن نبرد بر علیه توده‌ها را با دو مؤلفه از سر خواهند گرفت:

الف - «يُهْلِكَ الْحَرْثَ» - اقتصاد توده‌ها را نابود می‌کنند.

ب - «يُهْلِكَ النَّسْلَ» - دست به نسل کشی می‌زنند» و یا در سوره النحل همین موضوع طرح استبداد و استثمار به شکل خوف و جوع به این شکل مطرح می‌کند: آیه ۱۱۲ سوره النحل:

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمَنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ - در این رابطه خدا مثالی می‌زند ملتی یا جامعه‌ای یا تمدنی که مردم در آنجا آسوده بودند چراکه هم سیاست امینی داشتند و هم اقتصاد عادلانه، اما همین جامعه به خاطر کفران فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمَ اللَّهُ فَأَدَّاهَا اللَّهُ لِيَأْسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِهَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ- پس آن زمانی که این جامعه نسبت به توحید کفر ورزیدند» فونکسیون کفران آن‌ها دو امر شد:

فونکسیون اول- «فَادَّاهَا اللَّهُ لِيَأْسَ الْجُوعِ- اول لباس استثمار بر آن‌ها چشاندیم.»

فونکسیون دوم- «فَادَّاهَا اللَّهُ لِيَأْسَ الْخَوْفِ- دوم بر این جامعه لباس استبداد پوشانیدیم.»

حال با توجه به موارد فوق می‌پردازیم به تفسیر سوره قریش:

سوره قریش از جمله سوره‌هایی است که در مرحله اول حرکت محمد

دهم- صفحه ۵۴۴ آمده است به معنای حالتی است که یک انسان سوار بر راحله یا شتر، پیوسته در حال حرکت و سیر می‌باشد، می‌کند.

از مردم عرب کتاب نمی‌خواند پس محمد اینچنین مردمی را به حرکت درآورد تا آن‌ها را به جایگاه شایسته‌ای منزل داد و آن‌ها را از همه فتنه‌های اجتماعی و تاریخی نجات بخشید. «نهج البلاغه خطبه ۳۳ - صفحه ۲۰۴ - سطر ۱۴ به بعد)

«أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَطُولِ هَجْرَةٍ مِنَ الْأُمَمِ، وَاعْتِزَامِ مِنَ الْفِتَنِ، وَأَنْتِشَارِ مِنَ الْأُمُورِ، وَتَلَطُّ مِنَ الْحُرُوبِ، وَالذُّنْيَا كَأَسْفَهَةِ النُّورِ، ظَاهِرَةَ الْغُرُورِ، عَلَى حِينِ اصْفَرَارِ مِنْ رِقِّهَا، وَإِيَّاسِ مِنْ ثَمَرِهَا، وَأَعْوَرَارِ مِنْ مَائِهَا، قَدْ دَرَسَتْ مَنَارَ الْهُدَى، وَظَهَرَتْ أَغْلَامَ الرَّدَى، فَهِيَ مُنْجَمَةٌ لِأَهْلِهَا، عَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا، ثَمَرُهَا الْفُتْنَةُ، وَطَعَامُهَا الْجَبْفَةُ، وَشِعَارُهَا الْخَوْفُ، وَدِتَارُهَا السَّيْفُ. فَأَعْتَبِرُوا عِبَادَ اللَّهِ، وَأَذْكُرُوا تِيكَ الَّتِي أَبَاؤُكُمْ وَإِحْوَانُكُمْ بِهَا مَرَّتَهُنَّ، وَعَلَيْهَا مُحَاسِبُونَ...» خداوند محمد را موقعی فرستاد که در آمدن پیامبران فاصله‌ای طولانی واقع شده بود و مدت زمان طولانی بود که جهان و تاریخ به خواب رفته بودند و فتنه‌ها تمامی جوامع بشری عصر فرا گرفته بود. زندگی و معیشت مردم درهم ریخته شده بود آتش جنگ‌های جهانی شعله ور گردیده بود، دنیای بشریت در تاریکی جهل فرو رفته بود، منارهای هدایت خاموش شده بود و دنیا بر مردم تلخ گردیده بود، فتنه‌ها حاکم شده بودند و غذای مردم گوشت مردارها شده بود. لباس رویین مردم شمشیر بود، اما لباس زیرین آن‌ها ترس و خوف گشته بود. بندگان خدا از سرگذشت آنان عبرت گیرید. «نهج البلاغه خطبه ۸۹ - صفحه ۲۸۴ - سطر هشتم به بعد)

حال با توجه به آنچه که تا اینجا در رابطه با وحی و محمد مطرح کردیم می‌توانیم اینچنین نتیجه بگیریم که:

۱- دین از دیدگاه قرآن مختص هدایتگری انسان‌ها می‌باشد و لاغیر. «أَفَعَبَّرَ دِينَ اللَّهِ بِبُعُودِ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَابْتِغَاءَ لِرِجْزِ عَوْنٍ» (سوره آل عمران - آیه ۸۳) و همین موضوع باعث می‌گردد که وحی را شامل کلیه قوانین و سنن و کتاب تشریحی حاکم بر حرکت‌های تکاملی جهان و وجود و جامعه و... بدانیم و به این ترتیب است که از نظر قرآن می‌توانیم وحی را به انواع وحی تکوینی و هستی شمول و وحی جمادات، وحی حیوانات، وحی انسانی، وحی نبوی و در نهایت وحی محمد و قرآن که در نقطه اوج این تقسیم بندی قرار دارد تقسیم بکنیم و در این رابطه است که علامه اقبال لاهوری در فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی کتاب «بازسازی فکر دینی» خود در صفحات ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ وحی را به دو قسم وحی غریزی و وحی عقلانی تقسیم می‌کند. «وحی غریزی را مشمول هدایتگری کلی وجود می‌داند در صورتی که وحی عقلانی را فقط مختص وحی محمد می‌داند که توسط چند منبعی کردن شناخت انسان توسط قرآن، محمد توانست بزرگترین انقلاب اپیستمولوژیک در بشریت بوجود آورد. وحی عبارت است از اتصال با ریشه وجود، لذا به هیچ وجه تنها مختص آدمی نیست. شکل استعمال وحی در قرآن نشان می‌دهد که این کتاب وحی را خاصیتی از حیات می‌داند که خصوصیت و شکل وحی نسبت به حیات برحسب مراحل مختلف تکامل حیات متفاوت می‌باشد. گیاهی که به آزادی در مکان رشد می‌کند، جانوری که برای سازگار شدن با محیط تازه حیات دارای عضو تازه‌ای می‌شود و انسانی که از اعماق درونی خود حیات روشن و تازه‌ای دریافت می‌کند، همه نماینده حالات مختلف وحی هستند.» (بازسازی فکر دینی - صفحات ۱۴۴ و ۱۴۵)

بنابراین بر پایه این نگرش از وحی است که وحی الهی به صورت یک حقیقت مشککه و نومراتب در می‌آید که پدیده‌های وجود برحسب جایگاه وجودی که در عرصه حرکت تکاملی اشغال کرده‌اند مرتبه‌ای از وحی یا هدایتگری را نصیب خود می‌سازند که انسان آخرین منزل این کاروان تکاملی می‌باشد. مثنوی چاپ نیکلسون دفتر دوم صفحه ۳۵۴ سطر چهارم به بعد:

بنابراین رابطه محمد با وحی آنچنانکه علامه اقبال لاهوری در فصل روح فرهنگ اسلام - صفحه ۱۴۴ - کتاب «بازسازی فکر دینی در اسلام» می‌گوید: «بر پایه تجارب وجودی محمد جهت دستیابی به آن مرحله وحیانی می‌باشد، که این موضوع توسط اتصال مرکز محدود حیات در عمق حیات نامحدود حیات توسط محمد حاصل شده است. تنها به این خاطر که محمد می‌خواست بار دیگر با نیروی تازه‌ای ظاهر بشود و کهنه‌ها را بر اندازد و خط سیر جدید زندگی بشر را آشکار سازد.»

صفحه ۱۴۵ «از آنجائیکه محمد میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است، پروسه تکامل حیات در وی منابع دیگری از معرفت را اکتشاف می‌کند که شایسته حرکت جدید بشر در تاریخ است. بعثت محمد همراه با ولادت عقل برهانی استقرانی در بشر گردید. وحی نبوی با ظهور محمد در نتیجه ولادت عقل برهان استقرانی در بشر به حد کمال خود رسید. توجه دائمی محمد در قرآن به عقل و تجربه و اهمیتی که قرآن به طبیعت و تاریخ به عنوان منبع معرفت بشری می‌داد، باعث گردید تا موضوع ختم وحی نبوی برای بشر از بعد از محمد لازم گردد. طرح دو منبع معرفت تاریخ و طبیعت توسط قرآن بوسیله محمد باعث گردید تا بشریت در سرفصل جدیدی از تکامل قرار گیرد.»

حال پس از اینکه توانستیم به عنوان مقدمه از زبان علامه اقبال لاهوری اهمیت تحولی که محمد توانست توسط وحی در تاریخ بشریت ایجاد کند، آگاه شویم به سراغ فرزند وحی علی ابن ابیطالب می‌رویم تا از زبان او رابطه وحی و محمد بشنویم:

«... وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالذِّينِ الْمَشْهُورِ، وَالْعَلَمِ الْمَأْثُورِ، وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ، وَالنُّورِ السَّاطِعِ، وَالصَّبَاءِ اللَّامِعِ، وَالْأَمْرِ الصَّادِعِ، إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ، وَاحْتِجَاجًا بِالْبَيِّنَاتِ، وَتَحْذِيرًا بِالْآيَاتِ، وَتَحْوِيلًا بِالْمَثَلَاتِ، وَالنَّاسُ فِي فِتْنٍ أَنْجَدِمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ، وَتَزَعَزَعَتْ سَوَارِي الْبَقِيْنِ، وَاخْتَلَفَ النَّجْرُ، وَتَشَتَّتَ الْأَمْرُ، وَضَاقَ الْمَخْرَجُ، وَعَمِيَ الْمَصْدَرُ، فَالْهُدَى حَامِلٌ، وَالْعَمَى شَامِلٌ. عَصَى الرَّحْمَنُ، وَنَصَرَ الشَّيْطَانُ، وَخَذَلَ الْإِيمَانَ، فَأَنْهَارَتْ دَعَائِمُهُ، وَتَكَرَّرَتْ مَعَالِمُهُ...» و شهادت می‌دهم که محمد بنده خدا و فرستاد اوست - خدا محمد را با دین مشهور و علم ماندنی و کتاب نوشته و نور درخشان و روشنائی تابان و فرمان هدایتگر و پیام جدا کننده حق از باطل و نابود کننده شبهات دین و دلایل علمی و عقلی روشن برای تحذیر ناس و توجه به تجارب گذشته تاریخ در عصری که توده‌های مردم در فتنه‌های اجتماعی و تاریخی گرفتار شده بودند، فتنه‌هایی که ریسمان دین را پاره کرده بود و پایه‌های نظام اجتماعی و انسانی به لرزه در آورده بود، کوری فراگیر شده بود و ایمان بی‌یاور و تنها شده بود، فرستاد. پس همه این‌ها توسط محمد فروریخت و از نو ساخته شد. «خطبه ۲ - نهج البلاغه عقیقی بخشایشی - صفحه ۱۵۰ سطر پنجم)

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَأَمِينًا عَلَى النَّزْرِ، وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ، وَفِي شَرِّ دَارٍ، مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةِ حُشْنٍ، وَحَيَاتٍ صَمٍّ، تَشْرَبُونَ الْكِدْرَ، وَتَأْكُلُونَ الْجَشِبَ، وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، وَتَقْفُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ، وَالْأَتَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ. مِنْهَا صِفَةٌ قِيلَ الْبَيْعَةُ لَهُ فَتَنْظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ...» همانا خداوند محمد را مبعوث کرد تا اینکه بر تاریخ و جهان نذیر گردد و امین وحی باشد در حالی که شما ملت عرب و جامعه عرب به بدترین دین معتقد بودید و در بدترین جامعه زندگی می‌کردید خوراکتان غذاهای خشک بود و آب‌های آلوده، خون یکدیگر را به راحتی می‌ریختید و جنایت و گناه مانند دستمال سر بر شما احاطه پیدا کرده بود. «خطبه ۲۶ - صفحه ۱۸۸ - نهج البلاغه عقیقی بخشایشی - سطر ۱۲ به بعد)

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا، وَلَا يَدْعِي نُبُوَّةً، فَسَاقَ النَّاسُ حَتَّى بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، وَوَلَّعَهُمْ مَنْجَاتَهُمْ، فَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ، وَأَطْمَأَنَّتْ صِفَاتُهُمْ» - خداوند محمد را مبعوث کرد در حالی که احدی

جسم ظاهر روح مخفی آمدست	جسم همچون استین جان همچو دست
باز عقل از روح مخفی تر بود	حس بسوی روح زودتر ره برد
روح وحی از عقل پنهان تر بود	زانک او غیب است او زان سر بود
عقل احمد از کسی پنهان نشد	روح وحی اش مدرک هر جان نشد
روح وحی را مناسبها ست نیز	در نیابد عقل کان آمد عزیز

۲- وحی الهی به صورت یک امر ذومراتب و یا یک حقیقت مشککه می‌باشد، ولی آنچه به عنوان یک امر مسلم در رابطه با این وحی و اسطه باید در نظر گرفته شود، این حقیقت است که خود وحی الهی در کلیت، آن چه ما به عنوان یک امر ابژه معتقد گردیم و چه به عنوان یک امر سوژه، به هر حال دارای یک موقعیت واسطه می‌باشد. که این موقعیت واسطه بودن وحی بر حسب اینکه ما با وحی به صورت یک امر ابژه بر خورد کنیم، یا یک امر سوژه البته متفاوت می‌باشد. یعنی اگر ما وحی به صورت یک امر ابژه و به عنوان یک واقعیت هدایتگرانه در عرصه تکامل وجود از جمادات تا انسان در نظر بگیریم و تبیین نماییم. طبیعتاً واسطه‌گی وحی بین خدا و طبیعت و یا خدا و انسان و در نهایت خدا و پیامبرش و خدا و محمد مآییت عینی خارج پیدا می‌کند. البته اگر وحی را به عنوان یک امر سوژه بر پایه معرفت بشری تبیین نماییم، از آنجائیکه در این رابطه جبراً و قطعاً خدا هم به صورت یک امر سوژه تبیین می‌گردد، لذا موضوع واسطه‌گی وحی بین تجربه محمد و معرفت محمد قرار می‌گیرد، که در این صورت فونکسیون اینگونه تبیین از وحی به صورت محمد سنتری یا توتالی‌تر محمدی در می‌آید که وجه ابژه آن شخص محمد می‌باشد و سایر امور از خدا تا وحی همه به صورت سوژه در می‌آیند. که اگر ما این دستگاه تبیین از وحی را یک دستگاه کانتی از وحی هم نامگذاری بکنیم، عمل خطائی انجام نداده‌ایم چرا که تنها در دستگاه اپیستمولوژی و معرفت شناسانه کانت است که از یک طرف بر پایه محوریت ذهن و سوژه به جای واقعیت محوری دستگاه اپیستمولوژی ارسطویی انسان محوری جایگزین می‌گردد و در ثانی فقط در کانتکس این دستگاه اپیستمولوژی کانت است، که واقعیت‌های فراتاریخی و فرامادی مانند ذات باری یا وحی به صورت امورات غیر استدلالی و ساخته عقل بشری تبیین می‌شود. در صورتی که در دستگاه اپیستمولوژی هگلی برعکس دستگاه اپیستمولوژی کانت خدا و وحی و ایده همه به صورت یک امر ابژه مطرح می‌گردند، هر چند که همه این امور حتی خدا در عرصه دیالکتیک هگل تکامل پذیر می‌شود و در عرصه حرکت استکمالی ایده مطلق دائماً در حال شدن و صیرورت و تکامل می‌باشند.

به هر حال آنچه مزیت و برتری دستگاه اپیستمولوژی هگل بر دستگاه اپیستمولوژی کانت است، یکی ابژه گرائی دستگاه اپیستمولوژی هگل می‌باشد و دیگری ابژه سنتری دستگاه اپیستمولوژی هگل است، در صورتی که دستگاه اپیستمولوژی کانت - پوپری فاقد این دو حُسن اپیستمولوژی هگلی می‌باشند. چراکه دستگاه کانت - پوپر اولاً سبزه‌گرا هستند و خدا و وحی و... همه در بستر سوژه تبیین می‌کنند؛ در ثانی به علت اینکه در عرصه سوژه گرائی راهی جز انسان سنتری برایشان نمی‌ماند این امر باعث می‌گردد تا به کیش شخصیت در رابطه با پیامبران گرفتار شوند.

خدا و وحی: مقدمتاً نخستین اصلی که می‌بایست به عنوان یک پیش فرض در رابطه با موضوع خدا و وحی در نظر بگیریم عبارت از اینکه: خدای سوژه و وحی سوژه راهی جز مطلق کردن پیامبر ابژه باقی نمی‌گذارد و خدای ابژه و وحی ابژه اگر قدرت بازیگری را از محمد ابژه بگیرند و رابطه محمد با وحی و خداوند یک رابطه یک طرفه آینه‌ای کنند، باز راهی جز ایجاد خداوند توتالی‌تر باقی نمی‌گذارند، آنچنان که در رابطه با مولانا و مثنوی او همین موضوع را تجربه کردیم و دیدیم که

گرچه مولانا از سلسله جنبان اپیستمولوژی ابژه‌گرا و دیالکتیکی می‌باشد - به خاطر اینکه در کانتکس اندیشه اشعری‌گری می‌اندیشد - این امر باعث شده تا اپیستمولوژی ابژه‌گرا و دیالکتیکی او نتواند پروازی در حد دستگاه هگل داشته باشد. چراکه اندیشه اشعری‌گری بر پایه تبیین خدا سنتری از وجود و وحی و... راه هر گونه پرواز دیالکتیک را سد می‌کند، یک خدای مقتدر و توتالی‌تر و مستبد و قدرتمند و گاهاً آنچنان که امام محمد غزالی تبیین می‌نماید یک خدای خشن و خون ریز تمام عیار بر وجود و انسان تحمیل می‌گردد. که این خدای مستبد بر پایه یک رهبری یک طرفه امکان تکامل در هستی و در نتیجه هدایتگری وحی در عرصه هدفداری این وجود سد می‌کند؛ ولی با همه این احوال مولوی در این عرصه انسانی ابژه‌گرا و دیالکتیکی و ابژه محور می‌باشد که هم خدا و هم وحی را به صورت دو امر ابژه تبیین می‌نماید و پیامبر اسلام را هم به صورت یک ابژه واسطه بین این دو امر خدا و وحی تبیین می‌نماید و گرفتار معایب سبزه‌گرائی دستگاه اپیستمولوژی کانتی در عرصه تبیین خدا و وحی نمی‌شود مثنوی چاپ نیکلسون دفتر سوم صفحه ۴۴۶ سطر سیزده به بعد:

متصل نی منفصل نی ای کمال	بلکه بی چون و چگونه زاعتدال
ماهیانیم و تو درهای حیات	زنده‌ایم از لطف ای نیکو صفات
تو ننگی در کنار فکرتی	نی به معلولی قرین چون علتی
این جهان یک فکرتست از عقل کل	عقل کل شاهست و صورت‌ها رسل
کل عالم صورت عقل کل است	اوست بابای هر انک اهل دل است

البته مولوی هستی و طبیعت را هم امر ابژه می‌داند. مثنوی چاپ نیکلسون دفتر سوم صفحه ۶۱۶ سطر اول به بعد:

کاشکی هستی زبانی داشتی	تا زهستان پرده‌ها برداشتی
هر چه گوئی ای دم هستی از آن	برده دیگر بر آن بستنی بدان

بنابراین منهای آنکه ما به وحی به عنوان یک امر ابژه قائل باشیم یا یک امر سوژه، خود وحی به عنوان یک امر واسطه بین خدا و محمد در تجربه نبوی محمد مطرح می‌گردد که بر پایه جوهره خود، وحی ما با دو نوع ساختار وحی یا امر واسطه بین خدا و محمد روبرو می‌شویم که یکی را وحی مکانیکی می‌نامیم و دیگری را وحی ارگانیکی نام گذاری می‌کنیم. به عبارت دیگر یکی وحی با ساختار مکانیکی، دوم وحی با ساختار ارگانیکی نامیده می‌شود. در ساختار مکانیکی وحی به عنوان یک امر واسطه فقط صورت انتقال مکانیکی پیام از خدا به محمد دارد و محمد هیچگونه بازیگری در این رابطه ندارد و فقط تماشاگر محض است، که به این دلیل می‌توانیم رابطه محمد با وحی را در این صورت ضبط صوتی یا آینه‌ای هم بنامیم، اما در صورت دوم اگر مکانیزم وحی بین محمد و خداوند به صورت یک امر ارگانیکی در نظر گرفته شود، در آن صورت مانند شکل اول وحی به صورت مکانیکی از طرف خداوند به محمد نازل نمی‌شود، بلکه این مهبط وحی که جان و قلب و وجود محمد می‌باشد است که بر پایه اکسپرینس درونی محمد، خود را از زمین توسط معراج به آسمان می‌برد، تا در آنجا وحی را مستقیم از دست خدا بگیرد، آنجا که بال جبریل واسطه هم، اگر بخواهد نزدیک شود می‌سوزد و به این دلیل است که ما مکانیزم انتقال وحی اول را که صورتی مکانیکی و یک طرفه از خدا به محمد داشت را وحی تنزیلی می‌نامیم. اما مکانیزم انتقال وحی از خدا به محمد در شکل دوم به دلیل این که این جان و قلب محمد است که توسط اکسپرینس درونی و معراج از زمین به آسمان می‌رود تا مستقیم از دست خدا وحی را دریافت نماید وحی ترفیعی می‌نامیم. علامه اقبال لاهوری نخستین کسی بود که بعد از مولوی موضوع تجربی بودن اعتلای شخصیت محمد را مطرح کرد، معلم کبیرمان شریعتی در عرصه وحی ترفیعی نخستین کسی می‌باشد که در نوار معراج، وحی ترفیعی را پس از مولوی در عصر و زمان ما

"روش در گرو نگرش - بقیه از صفحه اول"

۴ - آیا بازیگری ذهن صورت خود به خودی دارد یا این که هدفمند و قانونمند می‌باشد؟

۵ - آیا فونکسیون ذهن که به صورت تئوری شناخت «مادیت تئوریک» به خود گرفته است، به صورت مستقل از ذهن هویت دارد؟

۶ - آیا منطق ارسطویی (که نخستین تئوری نظری کار ذهن بشر در ۲۵۰۰ سال پیش بوده است) می‌تواند تعالی بخش و هدایتگر ذهن انسان گردد؟

۷ - برای تحول سوپرکتیو جامعه چه نوع استراتژی باید اتخاذ گردد؟

این سوال‌ها زمین‌های گردید جهت آستن شدن اندیشه بزرگ او و زایش و کشف اصول و پیش فرض‌های بعدی که به عنوان بزرگترین دستاوردهای اپیستمولوژیک تاریخ تئوریک ما مطرح گردید. کشفیات تئوریک شریعتی عبارت می‌باشد از:

الف- اسلام شناسی غیر از اسلام است. چراکه تعریف اسلام شناسی عبارت از شناخت ما از اسلام. طبیعی است که برای فهم شناخت ما از اسلام قبل از اینکه به اسلام توجه کنیم باید به ذهن به عنوان تنها وسیله شناخت واقعیت خارجی توجه کنیم.

ب- شناخت هر کس نسبت به یک واقعیت بیش از آنکه یک مقوله جهان شناسی صرف باشد و یا یک انعکاس تماشگر آئینه‌انی صرف باشد یک موضوع دیالکتیکی است. شریعتی می‌گوید هر کس جهان را آن چنان که واقعیت دارد و هست نمی‌بیند بلکه بالعکس هر کس جهان را آن چنان که «خود» هست می‌بیند، به قول مولانا:

دفتر چهارم مثنوی - صفحه ۲۵۳ سطر ۲۹ به بعد:

چون تو برگردی و برگردد سرت	خانه را بگردنده بیند منظر
ور تو در کشتی روی بریم روان	ساحلیم را چو خود بینی دوان
چون تو جزء عالمی پسرای مهین	کل آن را همچو خود دانی یقین

به عبارت دیگر از نگاه شریعتی جهان بینی عبارت است از؛ شناخت واقعیت بیرون از ذهن انسان بر مبنای ذهن و بینش خود.

ج- اصل بزرگ اپیستمولوژی دیگری که شریعتی مطرح کرد عبارت است از این که؛ انسان در تماشای واقعیت بیرون از خود به همان میزان که تماشگر است، بازیگر نیز می‌باشد و همین بازیگری انسان در عرصه شناخت و اپیستمولوژی است که باعث می‌گردد، تا ماهیت شکل گرفته تاریخی وجود فرد در شکل جهان بینی و در نتیجه در کار ذهن یا منطق و تئوری اپیستمولوژی دخالت کند و شناخت (یا کار ذهن) را به صورت تاریخی در آورد، با تاریخی شدن شناخت (یا اپیستمولوژی یا منطق ذهن)، انسان به صورت یک مقوله تاریخی درمی‌آید، که بر این اساس دیگر ذهن یک مقوله فیزیولوژی یا پسیکولوژی و... نیست بلکه خود یک مقوله تاریخی خواهد بود.

د- بر پایه کشف اصل تاریخی بودن ذهن و فونکسیون ذهن بود که شریعتی به حقیقت بزرگ «تئوری اپیستمولوژی» پی برد که؛ (بر عکس آنچه در اندیشه و منطق صوری ارسطویی مطرح می‌شود) شناخت انسان یک رابطه یک طرفه - مکانیکی و مانند دوربین عکاسی یا آئینه- با جهان خارج ندارد، بلکه آن چنان که قوانین دیالکتیک بر کل کاسموس وجود حاکم می‌باشد، همین قوانین در شکل منطقی بر رابطه ذهن انسان با واقعیت جهان خارج نیز حاکم می‌باشد؛ لذا در این رابطه برای شریعتی خود «شناخت به عنوان یک پراکسیس ذهنی که کنشی بر پایه دیالکتیک دارد» مطرح شد. از این مرحله شریعتی در عرصه اپیستمولوژی با

مطرح می‌کند. مولوی در مثنوی - چاپ نیکلسون - دفتر سوم - صفحه ۶۰۵ سطر ۱۲ به بعد نظر خود را در رابطه با وحی ترفیعی در داستان معراج محمد به این شکل مطرح می‌کند:

گفت پیغمبر که معراج مرا	نیست بر معراج یونس اجتبا
آن من بر چرخ و آن او نشیب	ز آنک قرب حق برونست از حسیب
قرب نی بالا نه پستی رفتنست	قرب حق از حبس هستی رستنست
نیست را چه جای بالا است و زیر	نیست را نه زود و نه دورست و دیر
کارگاه گنج حق در نیستیت	غره هستی چه دانی نیست چیست
حاصل اشکست ایشان ای کیا	می‌نماید هیچ با اشکست ما
آنچنان شادند در ذل و تلف	همچو ما در وقت اقبال و شرف
برگ بی برگی همه اقطاع اوست	فقر و خواریش افتخارست و علوست

بدین ترتیب است که می‌توانیم وحی در شکل مکانیکی را وحی تنزیلی بنامیم و وحی در شکل ارگانیکی را وحی ترفیعی بنامیم. چراکه در صورت اول وحی به صورت مکانیکی و یک طرفه از خداوند بر محمد نازل می‌شود و محمد هیچگونه بازیگری در این رابطه ندارد و فقط تماشاگر و پاسیف و منفعل محض می‌باشد. اما در صورت دوم که محمد در عرصه بین وحی و خداوند بازیگری می‌کند و توسط تعالی وجودی خویش در عرصه اکسپرینس با تجربه درونی خود، دست به معراج وجودی تا «قاب قوسین او ادنی» می‌زند و خود را مستعد مهبط وحی می‌کند، یعنی خود را به طرف وحی و خدا بالا می‌برد، این وحی را وحی ترفیعی می‌نامیم. تا قبل از علامه اقبال لاهوری تمامی تئوری‌های وحی بر پایه وحی تنزیلی و مکانیکی استوار بود، اما اولین کسی که بعد از مولوی به وحی محمد به عنوان یک امر تجربی و ارگانیکی معتقد گردید و آن را به صراحت در آثار خود مطرح کرد علامه اقبال لاهوری بود.

طبیعی است که در وحی ارگانیکی محمد بر پایه اکسپرینس درونی و باطنی، خویش را مستعد جذب وحی می‌گرداند و بدین ترتیب است که محمد همراه به همه وجود به استقبال جذب وحی می‌رود، از جمادی گرفته تا نبات و از نبات تا حیوان و از حیوان تا انسان و محمد همگی بر پایه مرحله استعداد وجودی خود از وحی بهره‌مند می‌گردند. «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةً بِهٖ قَدَرَهَا فَاخْتَمَلَ السَّنَیْ زَبَدًا رَابِیًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَیْنِیْهِ فِی النَّارِ ابْتِغَاءَ حَلِیَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ رَبِّدْ مَثَلَهُ كَذَلِکَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَرْدٌ بَیْدٌ وَأَمَّا مَا یَنْفَعُ النَّاسَ فَمِکْتُ فِی الْأَرْضِ كَذَلِکَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ - باران وحی از آسمان بر تمامی وجود نازل می‌گردد پس این باران در عرصه وجود جاری گشت و هر کدام از پدیده‌های وجود بر حسب ظرفیت وجودی خویش از این باران برداشت کرد و از پیوند این طرف‌ها بود که سیل وحی در عرصه وجود جاری گشت (چون رابطه و پیوند پدیده‌ها ارگانیکی هستند نه مکانیکی) از جاری شدن این سیل وحیانی در عرصه وجود بود که وحی شیطانی شکل پیدا کرد که وحی شیطانی به صورت کفی بر سطح آب قرار گرفت، آنچنان پیوندی در تکوین این دو نوع وحی مثبت و منفی جاری و ساری است که ما جهت جدا کردن زیور، سنگ‌های زیور را ابتدا در آتش گذاخته می‌کنیم و در آنجا هم باز همین رابطه کف و طلا مشاهده می‌کنیم چراکه پس از گذاخته شدن در آنجا هم، کف‌ها سطح مواد گذاخته فرا می‌گیرند.» (سوره الرعد - آیه ۱۷) خداوند داستان حق و باطل یا وحی مثبت و منفی را به این صورت مثال می‌زند، اما آنچه به عنوان قانونبندی این دو وحی یا حق و باطل باید در نظر بگیریم اینکه وحی حق و مثبت می‌ماند، ولی وحی منفی و باطل از بین می‌رود. چراکه این قانون وجود است که آنچه در خدمت مردم باشد می‌ماند و آنچه بر علیه مردم باشد - در تاریخ اگر چه به صورت کفی ظاهر می‌شوند - از بین می‌روند.

ادامه دارد

از طبقه بورژوازی است سکه مثلا ده ریالی را پنج ریالی اعلام می‌کند که با طرح این آزمایش شریعتی اصل طبقاتی بودن مقوله اپیستمولوژی انسانی به نمایش می‌گذارد.

ب- علاوه بر آنچه که فوقاً مطرح گردید از نظرگاه شریعتی؛ اسلام شناسی غیر از اسلام می‌باشد و شناخت دین غیر از خود دین است چراکه شناخت دین رابطه ما با دین است در صورتی که جوهره دین وحی است که امری واقعی و خارج از ذهن و مانند طبیعت می‌باشد. این است که شناخت دین و شناخت اسلام شناسی و شناخت ما از قرآن دائماً در حال تحول و تکامل می‌باشد. در صورتی که گوهر دین که همان محکمت وحی می‌باشد امری ثابت و لایتغیر می‌باشد. در اینجا است که شریعتی پروسه اسلام شناسی (یا قرآن شناسی یا دین شناسی یا وحی شناسی) را در تاریخ اسلام مطرح می‌کند و به طرح تاریخی، و طبقاتی و دیالکتیکی و دینامیکی آن پرداخته، و پروسه شکل گیری شناخت را همراه با نفی منطق ثبوتی و صوری و مکانیکی ارسطویی مطرح می‌کند. اما داستان کشفیات اپیستمولوژی شریعتی به این امور پایان پیدا نکرد. چراکه شریعتی پس از کشف این امور به دستاوردهای عظیم‌تری نیز دست یافت که مهم‌ترین آن‌ها اسلام و دین و شیعه و... به صورت تاریخی می‌دید که مطابق این کشف عظیم و سترگ شریعتی که زائیده همان پروسه اپیستمولوژی قبلی او بود، همه چیز از نگاه شریعتی عوض شد. برای او دیگر سخن گفتن از اسلام دین یا وحی یا قرآن و یا سخن از شیعه و... دیگر به صورت عام و کلی و مطلق و مجرد (به شکل ارسطویی و بر پایه منطق صوری) سخنی بی معنی بود، چراکه تا صحبت از اسلام و شیعه و یا قرآن و یا... می‌شد شریعتی می‌گفت کدام اسلام؟ کدام شیعه؟ کدام قرآن؟ آیا قرآن بر سر نیزه‌های معاویه را در جنگ صفین می‌گویند؟ یا قرآن ناطق مظلوم سقیفه؟ کدام شیعه؟ آیا شیعه علوی را می‌گویند؟ که شعارش در طول تاریخ عدالت بوده است، یا شیعه صفوی؟ که شعارش پیوند - تصوف و شیعه و ایرانیت- جهت مقابله کردن با امپراطوری عثمانی بوده است؟ کدام اسلام؟ آیا اسلام ابوذری را می‌گویند که در صحرائی ریزه به دست خلیفه رسول الله به بند کشیده شده و آنجا خاموش می‌شود، یا اسلام مروان بن حکم و عبدالرحمن بن عوف؟ که منادی آن کعب الاحبار یهودی زاده‌های است که با شعار کفر - گنج‌های باد آورده عبدالرحمن عوف- را مشروعیت مذهبی می‌بخشد. کدام دین؟ دین فرهنگی ابوعلی سینائی؟ یا دین ایدئولوژیکی ابوذری؟ کدام شیعه؟ شیعه ابوسفیانی (که هنوز جنازه پیامبر به خاک نرفته بالای جنازه پیامبر ظاهر شده و به حمایت از علی در برابر سقیفه می‌پردازد و خطاب به علی می‌گوید: ای دلیل‌ها وای بدبخت‌ها چرا در برابر سقیفه ساکت نشسته‌اید حرکت کنید تا به حمایت شما تمام کوه‌های مدینه را از سواره و پیاده پر کنم و علی در جوابش می‌گوید ای ابوسفیان چقدر کینه‌ات به اسلام طولانی شد برو بدبخت، خری است که بر آن بار می‌کشند و دلیل، گوسفندی است که شیر آن را می‌دوشند برو ما را نیازی به حمایت تو نیست) یا شیعه علی؟ که زمانی که می‌شوند در حمله لشکریان معاویه به مرزهای حکومتش یکی از لشکریان معاویه به زور خلخالی را از پای یک زن یهودی که در زمه حکومتش بوده است بیرون آورده است، بر منبر می‌رود و بر صورت خود سیلی می‌زند و بعد می‌گوید که؛ اگر از حسرت این عمل مسلمانی بمیرد جای سرزنش و حسرت ندارد. یعنی احتمال می‌داده به خاطر این موضوع شاید خودش قالب تهی کند، لذا پیشاپیش جامعه و مردم را از نظر ذهنی آماده می‌کند که اگر از حسرت این عمل علی مرد او را سرزنش نکنید! و...

این کشفیات عظیم شریعتی بر پایه آن تئوری شناخت اولیه (او که فوقاً مطرح کردیم)، باعث گردید تا شریعتی از مرحله تاریخی دیدن شناخت به مرحله تکاملی از شناخت برسد و آن دیدن تمامی مقولات فرهنگی و ایده لوژیک و دینی به صورت تاریخی بود، اینجا است که اندیشه شریعتی دچار یک تحول معجزه آسا شد. به طوری که تمامی دیدگاه‌های

منطق صوری ارسطویی (که همان منطق دکارتی غرب نیز بود و برای مدت بیش از دو هزار سال اندیشه بشریت را در مرداب سکون و ثبوت و یک طرفه نگری و بر خورد مکانیکی فرو برده بود)، در افتاد و تنها راه رنسانس فکری و تحول سوپژکتیو جوامع بشری و از جمله جوامع مسلمان را نفی این منطق صوری ارسطویی و جانشین کردن «منطق دیالکتیکی» اعلام کرد، که از دیدگاه شریعتی منطق دیالکتیکی عبارت بود از:

۱ - منطقی که برعکس منطق صوری که پدیده‌ها را در شکل عام و کلی و مجرد و ذهنی مورد مطالعه قرار می‌داد، این منطق پدیده‌ها را به صورت مشخص و کنکرت مورد مطالعه قرار می‌دهد.

۲ - منطق دیالکتیکی (برعکس منطق صوری که پدیده‌ها را جدای از جایگاه واقعی‌شان که «حرکت» می‌باشد مطالعه می‌کند این منطق) پدیده‌ها را جهت مطالعه از جایگاه طبیعی و واقعی خود خارج نمی‌کند و در همان جایگاه طبیعی مورد مطالعه قرار می‌دهد.

۳ - منطق دیالکتیکی (برعکس منطق صوری که توسط عوامل مکانیکی و برونی به تبیین حیات و حرکت پدیده می‌پردازد، این منطق) پدیده‌ها را در بستر حرکت درونی و جوهری و دینامیسم خود آن‌ها مورد مطالعه قرار می‌دهد.

۴ - منطق دیالکتیکی (برعکس منطق صوری که پدیده‌ها را در بستر تضادهای بیرونی مورد تحلیل و شناخت قرار می‌دهد، این منطق) پدیده‌ها را در بستر تضاد درونی آن‌ها مورد مطالعه قرار می‌دهد.

مطابق این منطق دینامیک بود که شریعتی علاوه بر این که در عرصه اپیستمولوژی رابطه ذهن با عین یا سوپژکتیو با ابژکتیو (برعکس منطق مکانیکی صوری ارسطویی که یکطرفه از عین به ذهن می‌دانست) او بر پایه منطق دینامیک و دیالکتیکی خود رابطه - ذهن و عین- را دو طرفه می‌دانست، یعنی آن چنان که «عین» در عرصه تکوین شناخت به عنوان یک تز عمل می‌کند، این انعکاس - عین در ذهن- توسط ذهنی انجام می‌گیرد که نه به عنوان یک پدیده فیزیولوژی، بلکه به عنوان یک مقوله تاریخی که همان «جهان بینی تاریخی فرد» می‌شود، به صورت تنگاتنگ و دیالکتیکی، در فرآیند و هم در تهیه فرآورده «شناخت» در آن دخالت می‌کند. اینجا است که چهارمین اصل اپیستمولوژی اندیشه شریعتی مطرح گردید و آن دخالت جامعه بینی در جهان بینی و دخالت جهان بینی در اپیستمولوژی بود. به عبارت دیگر مطابق این کشف بزرگ شریعتی انسان جهان را آنچنان می‌بیند که جامعه را می‌بیند و جهان آنچنان می‌شناسد که جهان را می‌بیند. در این رابطه بود که این اصل پنجم اپیستمولوژی برای شریعتی کشف گردید که جهان بینی انعکاس جامعه در جهان است و جهان شناسی انعکاس جهان در جهان بینی شخص است. از پیوند دیالکتیکی این اصول بود که شریعتی علاوه بر اینکه پی برد که شناخت انسان یک مقوله تاریخی می‌باشد که مانند تمامی پدیده‌های تاریخی به صورت پروسسی در تاریخ شکل گرفته و رشد کرده است و پیوسته تکامل می‌کند. به خاطر اینکه ریشه اصلی تکوین آن جامعه طبقاتی می‌باشد، لذا اپیستمولوژی انسان بر پایه جامعه بینی یک صورت طبقاتی دارد. یعنی انسان بر پایه جایگاه طبقاتی و عینک طبقاتی جهان را می‌بیند. در این رابطه بود که شریعتی آن آزمایش سکه را به عنوان دلیل نظرگاه خود مطرح کرد. بدین شکل که شریعتی معتقد بود که اگر چند سکه را داخل یک کیسه بیاندازیم و بعد دو نفر یکی از طبقه پرولتاریا و یک نفر از طبقه بورژوازی انتخاب بکنیم و بعد چشم بسته بگوئیم دست در داخل کیسه کند و یک سکه را بیرون بیاورد و بدون آنکه سکه را ببیند بگوید سکه بیرون آورده چند ریالی می‌باشد. آنکه از طبقه پرولتاریا است سکه مثلا پنج ریالی را ده ریالی اعلام می‌کند و آنکه

«درس هانی از شریعتی - بقیه از صفحه اول»

اینکه خدا واحد است و این وحدانیت هم بر ذات خداوند و هم بر صفات خداوند و هم بر افعال خداوند حاکم می‌باشد، اما اینکه این وحدانیت ذاتی و صفاتی و افعالی چه فونکسیون‌های در طبیعت و انسان و تاریخ و جامعه دارد، موضوعی بود که هرگز به آن پرداخته نشده بود.

توحید انطباقی: توحید انطباقی اگرچه نسبت به توحید دگماتیسم گامی فراتر بود (و کاشف این کشف بزرگ باز خود شریعتی بود) چراکه برای اولین بار در عرصه توحید انطباقی بحث توحید از عرصه‌های مجردات و کلیات و ذهنیات و... به پائین کشانیده شد و در دایره انسان و زمین پای نهاد. اما از آنجائیکه این ورود به دایره اخلاق و انسان صورت مکانیکی و غیرتاریخی و غیراجتماعی داشت ما این توحید را توحید انطباقی می‌نامیم. چراکه توحید کلامی به صورت فراتاریخی و مکانیکی توسط شریعتی وارد حوزه انسان شد و به همین علت بود که توحید انطباقی شریعتی نتوانست جز در محدوده آکادمیک گامی فراتر بگذارد و فونکسیون عملی و ابژکتیوی داشته باشد. آنچنانکه تبیین انطباقی توحید در کتاب «راه طی شده» بازرگان نتوانست فونکسیون انسانی و اجتماعی و تاریخی داشته باشد و به صورت یک سلسله مجردات ذهنی کلی باقی ماند تا سر از توحید دگماتیسم «بازرگان پیر» در کتاب «بعثت انبیاء و خداپرستی و معاد» بازرگان درآورد. که در آن «بازرگان پیر» تمامی گذشته انطباق اجتماعی و انسانی حرکت پیامبران و خودش را نفی کرد و هدف بعثت پیامبران را فقط در معاد و خداپرستی دانست و کار این جهانی و اجتماعی و تاریخی و دنیائی را کار غیرپیامبرانه اعلام کرد. این دستاورد توحیدی دگماتیسم «بازرگان پیر» بزرگترین دستاورد فونکسیون توحید انطباقی بود. بی شک اگر استحاله تطبیقی شدن توحید شریعتی انجام نمی‌گرفت و شریعتی با تطبیقی کردن توحید از توحید انطباقی فاصله نمی‌گرفت، راهی جز سرنوشت «بازرگان پیر» برایش باقی نمی‌ماند. آنچه که باعث گردید که توحید انطباقی «راه طی شده» «بازرگان جوان» به سرنوشت توحید دگماتیسم «بازرگان پیر» بیافتد، محصور شدن توحید انطباقی بازرگان بود و عدم سیلان توحید او به عرصه‌های اجتماعی و انسانی و تاریخی بود که موجب گردید توحید انطباقی بازرگان مانند توحید دگماتیسم و کلامی مطهری در باتلاق کلیت و تجرد اندیشی و ذهنی نابود گردد و آنچنانکه توحید کلامی و دگماتیسم مرتضی مطهری سر از فقاقت عدالت ستیز، زن ستیز، آزادی ستیز، انسانیت ستیز و... در آورد، توحید انطباقی بازرگان در مرحله «بازرگان پیر» سر از اسلام سیاست ستیز و دنیا ستیز و عدالت ستیز و... در آورد.

توحید تطبیقی: توحید تطبیقی از مرحله‌ای برای شریعتی حاصل شد که - آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم - شریعتی موفق به اولین سفر حج خود (بنا به دعوت ارشاد و با هزینه ارشاد) گردید. در این اولین سفر حج شریعتی که بعداً سفرنامه آن به صورت سلسله کنفرانس‌های «میعاد با ابراهیم» در آمد. شریعتی از طریق حج به ابراهیم رسید و از طریق ابراهیم به توحید تاریخی دست پیدا کرد و از طریق توحید تاریخی بود که شریعتی به سوسیالیسم رسید و از طریق سوسیالیسم بود که شریعتی به دیالکتیک و توحید انسانی رسید. توحید اجتماعی برای شریعتی آنچنانکه قبلاً مطرح کردیم با از طریق سفرهای بعدی حج شریعتی برای شریعتی حاصل گردید که در تطبیق رمی جمرات سه ستون منا با آیات سوره الناس شریعتی به کشف توحید اجتماعی نائل آمد. در نیمه دوم سال ۵۰ بود که شریعتی پس از نائل شدن به توحید کلامی، توحید اخلاقی، توحید تاریخی، توحید انسانی و توحید اجتماعی نتوانست در کادر پیوند و مطابقت تمامی این اشکال و فرآیندهای توحیدی به بزرگترین مرحله توحید تطبیقی خود دست پیدا کند که آن توحید فلسفی بود. در کادر توحید

گذشته خود را به زیر سوال کشید و اندیشه‌های نوین تاریخی سیل آسا از ذهن او شروع به ریزش کرد. تمامی دستاوردهای فکری شریعتی از نیمه دوم سال ۴۸ تا آبان ۵۱ همگی معلول این مرحله از فرآیند اپیستمولوژی او بود.

ج- سومین دستاورد و کشفیات شریعتی؛ در این راستا علاوه بر تاریخی دیدن و طبقاتی دیدن و دیالکتیکی دیدن و دینامیک دیدن شناخت و اپیستمولوژی و تاریخی دیدن تمامی مقولات وحی و دین و مذهب و ایدولوژی، او مراحل زندگی افراد را هم متأثر از فرآیندهای تکاملی شناخت اعلام کرد. که برحسب این کشف بود که شریعتی بیوگرافی و فرآیندهای شخصیت‌های بزرگ را نیز بر پایه فرآیندهای اپیستمولوژیک آن‌ها ارزیابی می‌کرد. طبق این دیدگاه بود که برای شریعتی در زمانی که شخصیت افرادی مثل مارکس یا حافظ یا غزالی یا ابوالعلا معری یا... را ارزیابی می‌کرد، دیگر کافی نبود که گفته شود مارکس، چراکه برای شریعتی شخصیت افراد در گرو شناسنامه آن‌ها نمی‌باشد بلکه در گرو «فرآیندهای اپیستمولوژیکی» است که آن افراد در تاریخ شناسنامه‌ای خود طی می‌کنند. اینجا بود که شریعتی مطابق این کشف جدید خود زمانی که در برابر مارکس قرار می‌گرفت می‌گفت؛ دیگر کافی نیست بگوئیم مارکس، بلکه باید بگوئیم کدام مارکس؟ آیا مارکس فیلسوف شاگرد هگل؟ یا مارکس جامعه شناس کامل؟ یا مارکس ایدئولوگ پیر؟ هم چنین در رابطه با حافظ نیز، شریعتی فوراً می‌گفت؛ کدام حافظ؟ آیا حافظ متشروع جوان؟ یا حافظ رند کامل؟ یا حافظ عارف پیر؟ و یا شریعتی در رابطه با غزالی فوراً می‌گفت؛ کدام غزالی؟ آیا غزالی دربار ملک‌شاه و مدرس نظامیه را می‌گوئید؟ یا غزالی شوریده بر خویش فراری به دمشق؟ و یا غزالی زاهد خائف پیری؟ و... مطابق این دریافت‌ها از کشفیات شریعتی بود که او تمامی اندیشه خود را بر پایه این اپیستمولوژی بنا کرد.

د- آخرین دستاورد اپیستمولوژیک شریعتی در رابطه با تئوری عام و خاص و مشخص اسلام است که او آن را «دستگاه‌مند یا هندسی» کرد. که بر پایه آن با زیربنا قراردادن جهان بینی و تبیین سوژکتیویته -انسان و جامعه و تاریخ- به عنوان زیربنا و زیر ساخت نظری ایدئولوژیک و نیز طرح توحید در عرصه اپیستمولوژیک بر پایه «جهان بینی بودن توحید» و تبیین سوژکتیوی -انسان و جامعه و تاریخ- را بر پایه دستگاه فوق به شکل «اپیستمولوژی دینامیک و متدولوژی دیالکتیک» تبیین کرد.

پایان

فلسفی شریعتی توانست کلیت وجود را در زیر عینک توحید به تماشا بینشید.

شریعتی و اسلام شناسی تطبیقی: در مرحله کشف توحید فلسفی در نیمه دوم سال ۵۰ بود که شریعتی آیین یک زایش بزرگ تنوریک شد که آن نوزاد اسلام شناسی تطبیقی ارشاد بود که به صورت اسلام شناسی هندسی توسط شریعتی مطرح گردید. این اسلام شناسی هندسی مقدمه‌انی گردید برای زایش نهانی ترین مرحله تکامل فهم اسلام شریعتی که اسلام شناسی حزبی بود، که در کنفرانس «شیعه حزب تمام» در اواخر بسته شدن ارشاد در آبان ماه سال ۵۱ مطرح گردید.

بنابراین اسلام شناسی تطبیقی و هندسی شریعتی تقریباً چهار سال بعد از اسلام شناسی انطباقی شریعتی در اسلام شناسی مشهد برای شریعتی حاصل شد، معلول فرآیندهای استحاله‌انی و تکاملی توحید شریعتی از توحید کلامی به توحید اخلاقی و از توحید اخلاقی به توحید تاریخی و از توحید تاریخی به توحید انسانی و از توحید انسانی به توحید اجتماعی و از توحید اجتماعی توسط پیوند همه این فرآیندهای توحیدی به توحید فلسفی بوده است. البته ره آورد توحید تطبیقی برای شریعتی فقط به اسلام شناسی تطبیقی هندسی و اسلام شناسی تطبیقی حزبی خلاصه نمی‌شد، بلکه در کنار این دستاوردهای بسیار مهم، شریعتی در عرصه پراتیک توحیدی خود که به صورت ابژکتیو و سوژکتیو انجام می‌گرفت، دستاوردهای مهم دیگری هم در عرصه تئوری عام و هم در عرصه تئوری خاص و هم در عرصه تئوری مشخص صاحب گردید که مهم‌ترین آن‌ها عبارت می‌باشد از:

الف- سوسیالیسم

ب- مبارزه طبقاتی

ج- رادیکالیسم

د- دیالکتیک

ه- مستضعفین به عنوان تکیه طبقاتی تاریخی در مصداق‌های مختلف تاریخی آن که در پرسش و پاسخ دانشکده نفت آبادان پس از کنفرانس‌های انسان اسلام برای اولین بار مطرح کرد و کشف مستضعفین به عنوان تنها تکیه طبقاتی حزب مستضعفین

و- مبارزه خودآگاهی‌بخش یا استراتژی اقدام عملی سازمان گرایانه حزبی.

ز- کشف استراتژی تکیه بر خودآگاهی اعتقادی و خودآگاهی اجتماعی و خودآگاهی طبقاتی در کنفرانس استعمار نو و کهنه در دانشگاه فرح سابق.

ح- کشف شعار «آگاهی و آزادی و عدالت» در کنفرانس «قاسطین و ناکنین و مارقین».

ی- کشف شعار «اسلام منهای روحانیت بر پایه اقتصاد بدون نفت مصدق»

ک- کشف جامعه اشتراکی اول و سمت گیری به سوی امت واحد ثانویه

ل- کشف پیوند «راه دنیا و راه آخرت» یا «راه معاش و راه معاد»

م- کشف استراتژی پروتستان‌نیم اسلامی جهت ایجاد خودآگاهی اعتقادی در توده‌های مذهبی جامعه ایرانی

ن- کشف نظام و مناسبات سرمایه‌داری به عنوان بزرگ‌ترین مشکل عصر و... همه و همه از دستاوردهای مهم شریعتی در عرصه صیورورت فرآیندهای توحیدی او می‌باشد.

این اسلام شناسی شریعتی در قیاس با اسلام شناسی انطباقی اسلام شناسی

مشهد شریعتی دارای خطوط مشخصه‌انی می‌باشد که شرح آن در اینجا خالی از فایده نمی‌باشد:

۱- اسلام شناسی انطباقی مشهد شریعتی از یک سلسله آیت‌های مکانیکی نظری تشکیل شده است که هیچ ارتباط دینامیکی بین آن‌ها وجود ندارد و تنها به درد آموزش آکادمیکی می‌خورد و به کارگیری آن در یک حرکت حزبی و سازمان گرایانه توانایی هدایت‌گری استراتژیکی و تنوریک نه در سطح تئوری عام و نه در سطح تئوری خاص و نه در سطح تئوری مشخص نخواهد داشت. در صورتی که اسلام شناسی تطبیقی ارشاد شریعتی به علت اینکه پیوند تنوریک آن، هم در سطح تئوری عام آن و هم در سطح تئوری خاص آن و هم در سطح تئوری مشخص آن یک پیوند ساختاری و ارگانیک می‌باشد که از زیربنا تا روبنای آن به شکل مهره‌های تسبیح به هم پیوند خورده‌اند. همین پیوند تنوریک آن باعث می‌گردد تا اسلام شناسی ارشاد شریعتی بتواند به عنوان تئوری هدایت‌گری در عمل، مایه ازاء استراتژی و عملی در حرکت سازمان گرایانه حزبی از خود داشته باشد.

۲- اسلام شناسی انطباقی مشهد شریعتی به علت پیوند مکانیکی آن و عدم دارا بودن پیوند دینامیکی تاریخی بین اجزاء آن، یک اسلام شناسی غیرتاریخی می‌باشد که این غیرتاریخی بودن اسلام شناسی انطباقی مشهد شریعتی باعث شده تا آن اسلام شناسی به صورت یک سلسله کلیات و مجردات که نه تنها زمینی نمی‌باشد بلکه داری دینامیسم تاریخی نمی‌باشد و طبیعتاً دارای فونکسیون اجتماعی و انسانی نمی‌باشد، برعکس اسلام شناسی ارشاد که به علت تاریخی بودن آن، این اسلام شناسی زمینی می‌باشد و چون تاریخی و زمینی است مشخص و کنکرت می‌باشد؛ لذا بر پایه شرایط اجتماعی و مناسبات تاریخی بشر در کادر مبارزه طبقاتی تاریخ حرکت کرده است و همین امر باعث گردید تا انواع اسلام موجود در تاریخ اعم از شیعه و سنی، یا اسلام فقهی و اسلام کلامی و اسلام تصوّفی و اسلام فلسفی و... یا شیعه علوی و شیعه صفوی و یا شیعه سربداریه یا تسنن اموی و تسنن محمد به صورت امر طبیعی در تاریخ مورد مطالعه قرار گیرد و از عینک مبارزه طبقاتی تاریخی این انواع گرایش‌ها و تفکرات از آغاز تاریخ بشر تاکنون مورد مطالعه قرار گیرد. برای شریعتی آنچنان که شیعه علی به عنوان یک امر تاریخی و یک موضوع طبیعی می‌باشد، تشیع صفوی نیز یک موضوع طبیعی می‌باشد چراکه شرایط مختلف مبارزه طبقاتی تاریخی عامل پیدایش این اندیشه‌های مختلف تاریخی از نظر شریعتی می‌باشند. در صورتی که بر پایه اسلام شناسی انطباقی مشهد شریعتی ما نمی‌توانیم این خاک آلود اندیشه‌ها در مبارزه طبقاتی تاریخی تبیین نماییم بر پایه اسلام شناسی مشهد شریعتی به علت غیرتاریخی بودن امور تاریخی یا حق مطلق یا باطل مطلق، در صورتی که بر پایه اسلام شناسی ارشاد آنچنانکه مولانا در دفتر دوم مثنوی- صفحه ۳۳۷ می‌گوید امر خاک آلود بودن حقایق در بستر تاریخ، امری طبیعی می‌باشد و هرگز نباید در امور تاریخی دنبال حق مطلق یا باطل مطلق گشت:

رگ است این آب شیرین آب شور	در خلایق مرود تا نفع صور
همچنانک هر کسی در معرفت	می‌کند موصوف غیبی را صفت
فلسفی از نوع دیگر کرده شرح	باحثی مرگفت او را کرده جرح
و آن دگر بر هر دو طعنه میزند	و آن دگر از زرق جانی می‌کند
هریک از راه این نشان‌ها زان دهند	تا گمان اید که ایشان زان دهند
این حقیقت دان نه حقدن این همه	نی به کلی گمراهانند این رمه
ز آنک بی حق باطلی ناید پدید	قلب را احقق بیوی زر خرید
گر نبودی در جهان نقدی روان	قلب‌ها را خرج کردن کی توان
تا نباشد راست کی باشد دروغ	آن دروغ از راست می‌گیرد فروغ

سلام بر شریعتی

سلام بر آموزگار بزرگ آگاهی و آزادی و عدالت

سلام بر شریعتی مهاجر همیشه سرزمین حقیقت خیر و زیبایی

سلام بر شریعتی پرومته آتش خود آگاهی‌بخش خلق‌های در زنجیر

سلام بر شریعتی عاصی بر تمامی خداوندان زر و زور و تزویر

سلام بر شریعتی موسای آواره سرزمین استحمار و استثمار و استبداد

سلام بر شریعتی ابراهیم بت شکن چهل و جور و جنایت

سلام بر شریعتی پیام آور قلم و کتاب و آگاهی

سلام بر شریعتی مسیح مصلوب فقاهت

سلام بر شریعتی آرش کمانگیر سرزمین تاریخ مستضعفین

سلام بر شریعتی مصداق آزادی

سلام بر شریعتی مجسمه آگاهی

سلام بر شریعتی روشنفکر مظلوم

سلام بر شریعتی حقیقت محبوس

سلام بر شریعتی کافر مصلحت و خود خواهی

سلام بر شریعتی اسوه شعور و شرف و جوانمردی

سلام بر شریعتی قنیل جهل و جمود و نادانی

سلام بر شریعتی پرچمدار نهضت سیدجمال و عبده و اقبال

سلام بر شریعتی علی گون‌هانی بر تارک عصر ما

آخرین سلام ما به خفته کلبه محقر گوشه زینبیه، که تا ابد، بیداری ما را با مظلومیت تاریخی خویش به دعوت می‌کشد.

والسلام

بر امید راست کژ را می‌خرند
گر نباشد گندم محبوب نوش
پس مگو کین جمله دم‌ها باطلند
پس مگو جمله خیالست و ضلال
حق شب قدرست در شب‌ها نهران
نه همه شب‌ها بود قدر ای جوان
در میان دلخوشان یک فقیر
مومن کیس میز کو که تا
گرنه معیوبات باشد در جهان
پس بود کالا شناسی سخت سهل
ور همه عیبست دانش سود نیست
آنک گوید جمله حقند احمقیست
تاجران انبیاء کردند سود
می‌نماید مار اندر چشم مال
منگر اندر غبطه این بیع و سود

زهر در قندی رود آنکه خورد
چه برد گندم نمای جو فروش
باطلان بر بوی حق دام دلند
بی حقیقت نیست در عالم خیال
تا کند جان هر شبی را امتحان
نی همه شب‌ها بود خالی از آن
امتحان کن وانک حفست آن بگیر
باز داند حیزکان را از فتی
تاجران باشند جمله ابلهان
چونک عیبی نیست چه نا اهل و اهل
چون همه چوبست اینجا عود نیست
وانک گوید جمله باطل او شقیست
تاجران رنگ و بو کور و کبود
هر دو چشم خویش را نیکو مال
بنگر اندر خسر فرعون و نمود

بنابر این در اسلام شناسی ارشاد به علت تاریخی بودن این اسلام شناسی علاوه بر اینکه آنچه که در تاریخ اسلام اتفاق افتاده است در کادر مبارزه طبقاتی امری طبیعی می‌باشد، همه امور این مکتب به صورت نسبی می‌بیند نه مطلق، که از جمله آن می‌توانیم به جامعه اشتراکی و سوسیالیستی نهائی و یا انسان نمونه شریعتی در اسلام شناسی ارشاد اشاره کنیم که به دلیل تاریخی بودن و زمینی بودن و طبیعی بودن همه این امور از نظر شریعتی امری زمینی و طبیعی و نسبی می‌باشند و صورت مطلق ماوراء الطبیعه که در اسلام شناسی مشهود داشته در اسلام شناسی ارشاد وجود ندارد.

۳- در اسلام شناسی ارشاد شریعتی هیچ چیز غیرتاریخی نیست، از خداشناسی که فهم خدا توسط انسان می‌باشد توسط شریعتی یک امر تاریخی است تا قرآن شناسی، از عاشورا تاریخی تا تشیع، از معاویه تاریخی است تا غدیر و انتظار و مهدویت و امامت، در اسلام شناسی ارشاد شریعتی همه چیز تاریخی و در نتیجه انسانی و طبیعی می‌باشد. در آنجا سخن از ماوراء الطبیعی نیست حتی معاد شریعتی از طریق این دنیا ساخته می‌شود. «يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا- قیامت روزی است که انسان می‌بیند هر آنچه را که از پیش با دستان خویش فرستاده (از دنیا) است و به همین دلیل است که کافران در آن روز می‌گویند ای کاش ما در دنیا به جای بشر بودن خاک می‌بودیم - آیه ۴۰ - سوره النبأ»

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا - کسی که در این دنیا کور باشد در آخرت هم کور خواهد بود و بدتر - آیه ۷۲ - سوره الاسراء.»

ماحصل اینکه در اسلام شناسی ارشاد که شریعتی در اواخر سال ۵۰ به آن دست پیدا کرد، این اسلام شناسی شریعتی محصول پراتیک نظری و عملی توحید شریعتی بود و از دل توحید شش گانه شریعتی متولد گردید و به این خاطر بود که اسلام شناسی ارشاد دارای دینامیسم ساختاری می‌باشد و صورت تاریخی و نسبی و طبیعی و زمینی و قابل شناخت می‌باشد و در هر زمانی توان تکامل جویی و تطبیق خود را حفظ خواهد کرد و هرگز به ورطه هولناک اسلام شناسی دگماتیسم «بازرگان پیر» در نخواهد غلتید و پیوسته به صورت طوفان هدایت گر تنوریک پیش خواهد رفت.

سوسیالیسم و فلسفه تاریخ

قسمت ۱۶

ماشین و سوسیالیسم علمی: آنچه تا اینجا در رابطه با سوسیالیسم علمی دریافتیم عبارت است از اینکه سوسیالیسم علمی برخوردار از یک شرایط عینی و ذهنی می‌باشد شرایط ذهنی سوسیالیسم علمی عبارت است از آگاهی پیشگام و پرولتاریای صنعتی و مردم به سوسیالیسم است اما شرایط عینی و مادی تحقق سوسیالیسم علمی عبارت است از جمع شدن تولید می‌باشد که تحقق آن در یک جامعه توسط ماشین تعیین می‌گردد. که در اینجا به طرح و بررسی این موضوع می‌پردازیم و مقدمتاً جهت انجام این مقصود لازم می‌بینیم که یک تعریفی هرچند اجمالی از ماشین ارائه نماییم تا بدانیم که این معجزه حیات بشریت که این چنین سود آفرین و ارزش آفرین برای بشریت متمدن شده است چیست. برای درک و فهم تعریف ماشین باید قبلاً ذهن خود را از هر گونه تعریفی که از ماشین داریم خالی کنیم. چراکه آنچه با طرح این عنوان در ذهن ما فوراً تداعی می‌کند عبارت است از موتور و دود و خودرو و... که این زمینه ذهنی از ماشین باعث یک بیزاری از ماشین شده است. در صورتی که این معجزه بزرگ تاریخ بشریت علاوه بر اینکه دارای فونکسیون بزرگ در حرکت یک جامعه می‌باشد، بزرگترین عامل حرکت تاریخ بشری نیز است. در این رابطه است که در یک تعریف اجمالی از ماشین می‌توانیم بگوئیم که ماشین عبارت است از سیستمی که عامل تقسیم کار در تولید را فراهم می‌سازد. به عبارت دیگر تا قبل از پیدایش ماشین در بستر مناسبات ماقبل سرمایه‌داری به علت اینکه تولید جنبه فردی داشته است، اصل تقسیم کار در عرصه تولید وجود نداشته است و یک فرد به صورت انفرادی جدای از دیگران می‌کوشید که کاری را که انتخاب کرده است به صورت مکانیکی و فردی از اول تا آخر خود به انجام برساند. بنابراین نیاز به تقسیم کار جهت امکان ضروری افزایش تولید بود که باعث گردید تا ماشین توسط انسان خلق گردد و از زمانی که موضوع ماشین در عرصه اقتصاد هویت پیدا کرد انسان مجبور و مصمم شد که برای افزایش تولید خود اقدام به تقسیم کار بکند که حاصل این آن شد که تولید و توزیع از صورت فردی خارج گردد از این مرحله تاریخ بشر بود که ماشین تکوین پیدا کرد البته خود ماشین از آغاز پیدایش تا کنون دارای پروسه تکاملی از صورت دستی تا صورت اتوماسیونی پیش رفته است ولی بهر حال فونکسیون تمامی فرایندهای تکاملی آن مشترک بوده و آن اجرای تقسیم کار جهت افزایش تولید انسانی همراه با اجتماعی شدن تولید بوده است. تا اینجا آنچه از ماشین در یافتیم فقط تعریف ماشین بود ولی فونکسیون ماشین از تعریف ماشین در طول تاریخ بشریت بیشتر و مهم‌تر بوده است چراکه همین فونکسیون ماشین بوده که زمینه تحقق سوسیالیسم علمی را برای بشریت فراهم کرده است.

فونکسیون تاریخی ماشین:

۱- تولید اضافی: آنچه تا کنون در رابطه با ماشین مطرح کردیم نقش اولیه و فونکسیون اولیه ماشین بود که بر پایه ایجاد تقسیم کار بود در عرصه تولید زمینه افزایش تولید را فراهم می‌سازد. چراکه تا قبل از پیدایش ماشین و شکل‌گیری تقسیم کار انسان توسط تولید فردی حتی با ابزار تولید تکامل یافته نمی‌توانست به تولید کافی دست پیدا کند. آنچه توانست با یک حرکت آسانسوری نه حرکت پله‌ای به صورت اگراندیسمان شده تولید را افزایش دهد ماشین بود.

۲- تولید اجتماعی: تولید اجتماعی در اینجا در برابر تولید فردی قرار دارد. که آنچنانکه فوقاً مطرح شد زمینه‌ساز ضروری شرایط عینی (سوسیالیسم علمی که همان تولید جمعی) می‌باشد. چراکه ماشین توسط

تقسیم کار می‌تواند عرصه مشارکت انسانی در عرصه تولید را فراهم کند که این موضوع خود عامل اصلی تولید اجتماعی می‌باشد.

۳- پیدایش پرولتاریای صنعتی به عنوان بازوی توانای تحقق سوسیالیسم علمی: البته در این رابطه با توجه به آنچه فوقاً مطرح شد نیازمند به تفصیل فراوانی نیست چراکه آنچنانکه فوقاً مطرح گردید یکی از محوری‌ترین فونکسیون ماشین تولید اجتماعی یا پیدایش تان‌سیته تولیدی بر پایه تقسیم کار توسط ماشین است که طبیعی است که این تان‌سیته و تراکم نیروی انسانی تولیدی باعث شکل‌گیری پرولتاریای صنعتی می‌گردد البته مقصود از پرولتاریای صنعتی در اینجا اشاره بهمان نیروی تولیدکننده‌ای است که به علت دارا نبودن ابزار کار تنها چیزی که برای فروش جهت تامین حداقل معیشت بخور و نمیر زندگی روزمره خود دارد، فقط و فقط نیروی کار است (که تا قبل از اجتماعی شدن تولید توسط سوسیالیسم علمی این پرولتاریای آسمان جُل بجز نیروی کار خود چیزی برای عرضه کردن ندارد) لذا مجبور است تا آنرا به صاحب ماشین بفروشد تا توسط پول آن بتواند قوت لایموت زندگی خود را تامین نماید. این نیروی آسمان جُل بهترین وسیله برای بورژوازی جهت حرکت در آوردن کارخانه‌های تولید جمعی است؛ لذا در این رابطه است که دیالکتیک بین ماشین و پرولتاریای صنعتی روز به روز مادیت گسترده خارجی پیدا می‌کند چراکه از یکطرف همان ماشینی که عامل و وسیله تولید جمعی و پیدایش پرولتاریای صنعتی شده بود، از طرف دیگر به علت رشد روز افزون ماشین و رشد روز افزون اتوماسیون رفته رفته در عرصه تولید از پرولتاریای صنعتی بی‌نیاز گردد و زمینه بیکاری و اخراج مستمر طبقه پرولتاریا را فراهم می‌کند. بدین ترتیب است که در این نبرد سرنوشت ساز دیالکتیکی بین پرولتاریای صنعتی و ماشین بالاخره ماشین موفق می‌گردد چراکه با رشد اتوماسیون در پروسه تکامل رفته رفته اگرچه زمینه بیکاری پرولتاریای صنعتی را فراهم می‌کند ولی به موازات آن با رشد تولید که پیوسته توسط بورژوازی غارت می‌گردد. جامعه سرمایه‌داری را آماده تحول نهانی می‌کند چراکه طبقه بورژوازی و برخوردار به موازات رشد تولید توسط اتوماسیون تا زمانیکه بازار مصرف برای این تولید او آماده باشد، در یک جاده هموار راحت پیش می‌رود. اما مشکل طبقه بورژوازی تولیدی در نظام سرمایه‌داری صنعتی از زمانی آغاز می‌شود که بازار مصرفی به علت وفور تولید کالا اشباع می‌گردد. در نتیجه بورژوازی که پیوسته در جستجوی سود بیشتر می‌باشد دیگر توسط افزایش تولید و افزایش رقابت در بازار دامپینگ اقتصادی توان کسب سود بیشتر بوسیله کالا را ندارد. اینجا است که بورژوازی تولیدی برای جایگزینی سود از دست رفته‌اش و افزایش توان رقابت‌اش در بازار بر پایه کاهش قیمت تمام شده کالا می‌کوشد تا از ایت‌های دیگر تولید استفاده کند که آن‌ها عبارت است از مواد اولیه ارزان و نیروی کار ارزان جهت تولید کالای ارزان برای افزایش توان رقابت در سیاست دامپینگ اقتصادی بازار سرمایه‌داری که از آنجائیکه رقابت در عرصه مواد اولیه توسط بورژوازی امکان دست یابی بورژوازی تولیدی به آن دچار مشکل می‌کند. در نتیجه تنها آئینی که برای بورژوازی جهت سودآوری بیشتر و تهیه کالای ارزان باقی می‌ماند نیروی کار ارزان است که همان طبقه پرولتاریای صنعتی می‌باشد که آخرین سنگری است که بورژوازی توسط آن سعی می‌کند تا دست به سودآوری بیشتر بزند که برای این کار راهی جز کاهش مستمر کارمزد پرولتاریای صنعتی است که باعث می‌گردد تا بورژوازی جهت کاهش قیمت تمام شده کالا در عرصه رقابت دامپینگ بازار سرمایه‌داری گور سرمایه‌داری را توسط پرولتاریای صنعتی بکند که حاصل آن انقلاب پرولتاریای صنعتی و نفی سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم علمی توسط پرولتاریای صنعتی بازوی توانای زحمت کشان می‌باشد.

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

فوری‌ترین وظیفه تئوریک نشر مستضعفین:

از فوری‌ترین وظیفه تئوریک نشر مستضعفین مرزبندی بین اسلام‌های - تاریخی و اجتماعی و سیاسی - موجود است، چراکه تا زمانی که ما نتوانیم مرزبندی‌های اسلام‌های (تاریخی - اجتماعی - سیاسی) موجود را مشخص نمائیم، شبهه ناشی از بازار تئوریک اسلام‌های موجود به عنوان بزرگ‌ترین عامل رکود و خمود «سوژکتیو و ابژکتیو جامعه»، ما را اسیر خود خواهد ساخت. زیرا آنچنانکه هگل به درستی می‌گوید؛ «در یک جامعه دینی - همه تغییر و تحولات ارتجاعی و انقلابی و اصلاحی و استکمالی آن - از مسیر دین می‌گذرد و تا زمانی که ما نتوانیم دین را که، آینه تمام نمای خواسته‌های ارتجاعی و انقلابی و اصلاحی یا استکمالی یک جامعه می‌باشد، در جایگاه حقیقی آن قرار دهیم امکان تحول و تکامل در آن جامعه نخواهد بود.» و این موضوع رمز استراتژی نظری شریعتی می‌باشد که اصل «نجات اسلام قبل از نجات مسلمین» را بیان می‌کرد، چرا که این شعار شریعتی مضمونی کاملاً عکس شعار سیدجمال اسدآبادی داشت که معتقد به «نجات مسلمین قبل از اسلام بود»؛ و در همین راستا بود که سیدجمال برای انجام این مقصود و منظور خود، از هر روشی جهت نجات مسلمین استفاده می‌کرد؛ از عساکره جرار تا تشویق درباری‌ها و... برعکس عبده و رشید رضا که معتقد به «نجات اسلام قبل از مسلمین» بودند، و برای نجات این اسلام بود که محمد عبده و رشید رضا از هر روشی استفاده می‌کردند؛ از تدوین و تبلیغ نهج البلاغه امیرالمومنین - که یک کتاب ضد خلفاء و به خصوص عثمان بود - گرفته، تا استفاده از - علم استقرائی سیانس - عصر خود که توسط آن بتوانند با نجات اسلام از عرصه شبهه‌ها و مشخص کردن مرزبندی در میان اسلام‌های تاریخی - اسلام سلفیه - را که؛ اسلام تغییر و حرکت و تکامل است، از اسلام‌های طبقاتی تاریخی موجود بازشناسی نمایند؛ و توسط این اسلام سلفیه (یا اسلام حرت)، تغییر و تحول و تکامل جامعه‌های منحل اسلامی را دوباره به توسط این لکوموتیو (اسلام سلفیه)، بر ریل حرکت و اعتلا و تکامل خود قرار گیرد.

(اسلام شناسی - قسمت اول)

حاصل آنچه تا اینجا گفته شد اینک:

۱ - پیوند بین سوسیالیسم علمی و فلسفه تاریخ یک پیوند ارگانیک و گسست ناپذیر می‌باشد.

۲ - تفاوت بین سوسیالیسم علمی و سوسیالیسم تاریخی با سوسیالیسم تخیلی و اخلاقی این است که سوسیالیست‌های علمی و تاریخی دارای فلسفه تاریخ می‌باشند اما سوسیالیست‌های اخلاقی و تخیلی فلسفه تاریخ ندارند.

۳ - علت اینکه لیبرالیست‌های مذهبی جامعه ما قبل از اینکه به جنگ سوسیالیسم علمی و سوسیالیسم تاریخی جهت دفاع از لیبرالیسم اقتصادی و سرمایه‌داری بروند به جنگ فلسفه تاریخ و نفی فلسفه تاریخ می‌پردازند درک همین حقیقت است که آن‌ها به نیکی واقف‌اند که با نفی فلسفه تاریخ خود به خود بنای علمی سوسیالیسم تاریخ و سوسیالیسم علمی فرو خواهد ریخت.

۴ - مقصود از فلسفه تاریخ تبیین قوانین عام و کلی حاکم بر حرکت جامعه بشری از آغاز تکوین تا کنون می‌باشد.

۵ - تفاوت فلسفه تاریخ شریعتی با فلسفه تاریخ بنیانگذاران سوسیالیست‌های علمی نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا در این حقیقت نهفته که فلسفه تاریخ شریعتی بر پایه شکل مالکیت تبیین یافته است اما فلسفه تاریخ بنیانگذاران سوسیالیست‌های علمی اروپا بر پایه شکل تولید استوار می‌باشد.

۶ - شریعتی از سه طریق سعی بر تبیین فلسفه تاریخ اسلامی داشته است که این‌ها عبارتند از:

الف- از طریق حج و حرکت ابراهیم خلیل در کنفرانس‌های میعاد با ابراهیم

ب- از طریق قرآن و داستان فرزندان آدم که در سوره مائده مطرح شده است در درس‌های اسلام شناسی ارشاد از درس یک تا درس هشتم.

ج- از طریق قیام امام حسین و انتظار شیعه- در کنفرانس‌های شهادت و کنفرانس انتظار مذهب اعتراض.

۷ - قوانین عام و کلی فلسفه علمی تاریخ که با مند دیالکتیکی استخراج شده است اگرچه در عرصه عام و کلی آن صحیح می‌باشد ولی در عرصه تطبیق یا انطباق با جوامع مشرق زمین قابل انطباق و تطبیق نمی‌باشد.

۸ - میانی تئوریک فلسفه تاریخ شریعتی بر سه پایه: الف- متدولوژی دیالکتیکی؛ ب- شکل مالکیت؛ ج- ماشین قرار دارد.

۹ - میانی تئوریک سوسیالیسم علمی شریعتی بر سه اصل:

الف- تکوین تولید جمعی؛ ب- رشد وافر تولید توسط ماشین؛ ج- تقسیم ارزش اضافی بین جامعه و پرولتاریای صنعتی استوار می‌باشد.

۱۰ - تفاوت سوسیالیسم علمی شریعتی با سوسیالیست علمی مجاهدین و پیمان و نخشب و... هم در عرصه تبیین فلسفه تاریخ می‌باشد و هم در عرصه تبیین سوسیالیست علمی چراکه فلسفه تاریخ مجاهدین پیمان و نخشب و... بر پایه برخورد انطباقی با فلسفه تاریخ بنیانگذاران سوسیالیست‌های علمی نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا شکل یافته است در صورتی که اساساً فلسفه تاریخ شریعتی یک فلسفه تاریخی توحیدی و قرآنی و شیعی می‌باشد که شریعتی به صورت تطبیقی بر پایه شکل مالکیت و دیالکتیک و ماشین توانسته است از حج ابراهیم و قرآن و شیعه استخراج نماید.

ادامه دارد